



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



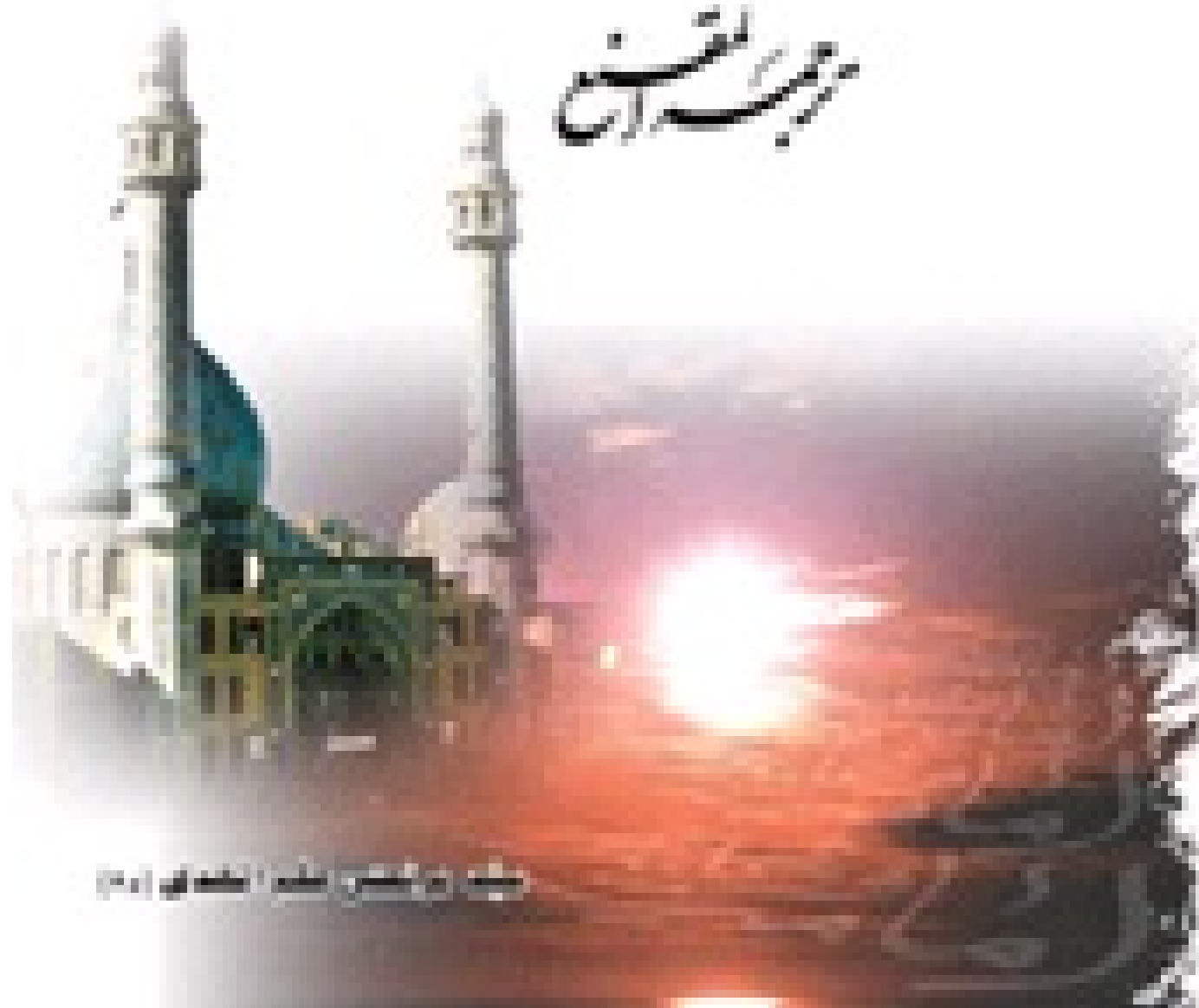
ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

امام غفرہؑ

ذی القعدة ۱۴۲۸ھ

میر تقی میر



پیشکش: مکتبہ اہل سنت، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امامت و غیبت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
امامت و غیبت	۷
مشخصات کتاب	۷
مقدمه ناشر	۷
پیشگفتار	۷
گواهی بر غیبت	۸
تعریف امامت	۱۳
ادله وجوب و ضرورت امامت	۱۷
بررسی مشکل غیبت امام	۱۷
امامت و هدایت و ولایت باطنی	۲۰
ماهیت ولایت باطنی	۲۲
امام حامل ولایت است	۲۴
ادله ولایت و هدایت باطنی	۲۴
فلسفه غیبت	۲۶
توضیح	۲۶
پاسخ سؤال	۲۷
مقدمه اول: غلبه اسلام بر سایر ادیان	۲۷
مقدمه دوم: تغییر مصالح به تغییر حالات	۳۰
مقدمه سوم: تکامل و پیشرفت بشر	۳۱
مقدمه چهارم: ضرورت رهبری	۳۲
مقدمه پنجم: دوازده امام	۳۲
مقدمه ششم: ضرورت وجود حجّت در روی زمین	۳۳
مقدمه هفتم: خوف از قتل	۳۴
مقدمه هشتم: بیعت نکردن امام زمان علیه السلام با حاکمان	۳۷

۳۸	مقدمه نهم: انواع هدایت
۳۹	طول عمر حضرت مهدی « علیه السلام »
۳۹	توضیح
۴۰	تحقیق مسأله
۵۰	عمرهای طولانی در امت های پیشین
۵۸	سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت
۵۸	فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران
۶۴	پی نوشت ها
۷۴	درباره مرکز

سرشناسه : رضوانی علی اکبر، ۱۳۳۰ - عنوان و نام پدیدآور : امامت و غیبت / تالیف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری : ۷۵ ص. فروست : سلسله مباحث مهدویت. شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۱۹-۲ ؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۷۰۰۰ ریال چاپ پنجم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۱۹-۶ وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

فایا یادداشت : چاپ دوم : زمستان ۱۳۸۵. یادداشت : چاپ پنجم : تابستان ۱۳۸۷. یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس. موضوع : محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت موضوع : امامت شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴ /الف ۸ ۵۸۳۱ رده بندی دیویی : ۲۶۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی : م۵۸-۵۵۱۶۵۸۱

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که دشمنان بشریت، افکار و عقاید انحرافی را در جامعه جهانی ترویج می کنند و منجی موعود واقعی را برای حیات و قدرت پوشالی و کاخ عنکبوتی خود خطرناک می دانند، درصدد ایجاد انحراف فرهنگی برآمده اند و با پوچ گرایی، جامعه بشری و اخلاق و رفتار نیکو را مورد تعرض قرار داده اند، برآن شدیم تا حقیقت مهدویت را با سلسله مباحث مختصر منجی موعود برای مشتاقان علم و فضیلت عرضه نماییم.

امید است مورد توجه حضرت حقّ جلّ و علا قرار گیرد.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

مسأله امامت یکی از مسائل مهمّ کلامی نزد شیعه به حساب می آید و اساس هر خلافتی از اختلافات در امامی است که اطاعتش واجب شمرده شده است و بقیه اختلافات همه به این مسأله باز می گردد. شیعه دوازده امامی از مهم ترین فرقه های شیعی بلکه تنها فرقه اساسی موجود در عالم معاصر به حساب می آید. این فرقه در ایمان و اعتقادش به دوازده امام بر نصوصی تکیه کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر آن ها از جانب خداوند تاکید داشته است و آخر آن ها حضرت مهدی علیه السلام است، آنان معتقدند که او زنده بوده و منتظر امر الهی به خروج و ظهور می باشد.

سؤالی که گاهی در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام مطرح می شود این که شیعه دوازده امامی از طرفی برای امامت مقام و ارزشی خاص قائل است. و از طرفی دیگر بر ضرورت وجود امام معصوم از عقل و نقل ادله ای اقامه می کند و نیز برای امام معصوم وظایف سنگینی از جمله هدایت بشر مقرر کرده است. این تفاسیل انسان را گاهی با اشکال

مواجه می سازد که آیا غیبت امام زمان علیه السلام با وظیفه امام معصوم که شیعه معین کرده منافات ندارد؟ در این بحث درصدد تبیین این موضوع و بررسی اشکال و حلّ آن می باشیم. لکن قبل از هر چیز اشاره ای به روایات غیبت می کنیم.

گواهی بر غیبت

هر یک از امامان معصوم خبر از غیبت امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان داده اند. اینک از هریک از آنان روایتی نقل می کنیم:

۱ - گواهی رسول خداصلی الله علیه وآله از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «...ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إمامهم وَيَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ، أَحَدُهُمَا اطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى... الْحَذَرُ الْحَذَرُ إِذَا فَقِيَ الدَّخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ مِنْ وَلَدِي»؛ (۱) «... سپس امام شما از بین شما غائب می شود و برای او دو غیبت است که یکی از آن دو از دیگری طولانی تر است... مواظب باشید زمانی که پنجمین از اولاد هفتمین از اولادم غائب شود».

۲ - گواهی امیرالمؤمنین علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «وَلْيَعِشَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي يُطَالِبُ بَدْمَانًا، وَلْيَغِيبَنَّ عَنْهُمْ...»؛ (۲) «و به طور حتم خداوند مردی از اولاد مرا می فرستد تا طلب کننده خون بهای ما باشد، و نیز به طور حتم او از بین شما غائب خواهد شد...».

۳ - گواهی امام حسن علیه السلام از امام حسن علیه السلام نقل شده که فرمود: «التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللَّهُ عَمْرَهُ فِي غَيْبَتِهِ، ثُمَّ يَظْهَرُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابِّ ذِي أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِئَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (۳) «نهمین از اولاد برادرم حسین، فرزند بهترین کنیزان است. خداوند عمر او را در غیبتش طولانی

گرداند، آن گاه او را به قدرتش به صورت جوانی چهل ساله ظاهر کند، تا معلوم شود که خدا بر هر کاری قدرت دارد».

۴ - گواهی امام حسین علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: «قائم هذه الأمة هو التاسع من ولدی، وهو صاحب الغیبه، وهو الذی یُقَسَّم میراثه وهو حی»؛ (۴) «قائم این امت همان نهمین از اولاد من است، و او صاحب غیبت است. او کسی است که در حال زنده بودن اموالش تقسیم می گردد».

۵ - گواهی امام زین العابدین علیه السلام از امام سجّاد علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ للقائم مَنّا غیبتین: احداهما اطول من الآخری... وَاَمّا الآخری فیطول أمدّها حتی یخرج من هذا الأمر اکثر من یقول به، فلا یثبت علیه الاّ من قوی یقینه وصحت معرفته ولم یجد فی نفسه حرجاً ممّا قضینا وسلّم لنا اهل البیت»؛ (۵) «همانا برای قائم از ما دو غیبت است که یکی از آن دو از دیگری طولانی تر می باشد... و دیگری چندان مدتش طولانی شود که بیشتر افراد قائل به امامت او از این امر خارج گردند، و تنها کسانی بر این امر ثابت قدم بمانند که یقینشان قوی و معرفتشان صحیح باشد و در دلشان تنگی از آنچه ما حکم کرده ایم نیابند و تسلیم ما اهل بیت باشند».

۶ - گواهی امام باقر علیه السلام صدوق به سندش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در ذیل آیه: «قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَصِیْبَحَ مَأْوُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ یَأْتِیْكُمْ بِمَاءٍ مَّعِینٍ» (۶) فرمود: «هذه نزلت فی القائم (الامام)، یقول: ان اصبح امامکم غائباً عنکم لاتدرون این هو، فمن یأتیکم بامام ظاهر یأتیکم بأخبار السماء والأرض وحلال الله

عَزَّوَجَلَّ و حرامه. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بَدَّ أَنْ يَجِيئَ تَأْوِيلُهَا؛ (۷) «این آیه در شأن قائم (امام) نازل شده و می فرماید: اگر امام شما از میان شما غائب شد و ندانستید که کجاست پس چه کسی است که برای شما امام را ظاهر کند تا برای شما خبرهای آسمانی و زمینی آورده و از حلال و حرام خدای عزوجل خبر دهد؟ آن گاه فرمود: به خدا سوگند! هنوز تأویل آیه نرسیده است و به طور حتم تأویل آن خواهد رسید».

۷ - گواهی امام صادق علیه السلام صدوق به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَمَا كُنَّ أَقَرُّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا نَبُوته. فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! فَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَتُهُ»؛ (۸) «هرکس به (امامت) تمام امامان اعتراف کند ولی مهدی را منکر شود به مانند آن است که به جمیع انبیا اقرار کرده ولی نبوت محمد را انکار کرده است. به حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا! مهدی از اولاد شما کیست؟ فرمود: پنجمین از اولاد هفتمین که شخص او از میان شما غائب خواهد شد و نام بردن او برای شما حلال نخواهد بود».

۸ - گواهی امام کاظم علیه السلام صدوق به سندش از یونس بن عبد الرحمن نقل کرده که گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و به او عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ حضرت فرمود: «أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَطْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ

أعداء الله عز وجل يملأها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي، له غيبة يطول أمدها...»؛ (٩) «من برپاکننده حق هستم ولی قائمی که زمین را از دشمنان خدای - عزوجل - پاک کند و آن را پر از عدل نماید آنگونه که از جور و ستم پر شده باشد، پنجمین از اولاد من است، برای او غیبتی است که زمان آن طولانی است...».

۹ - گواهی امام رضا علیه السلام صدوق به سندش از امام رضا علیه السلام نقل کرده که خطاب به دعبل فرمود: «...یا دعبل! الإمام بعدی محمّد ابنی وبعد محمّد ابنه علیّ وبعد علیّ ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبتة، المطاع فی ظهوره...»؛ (۱۰) «ای دعبل! امام بعد از من محمّد فرزند من است و بعد از محمّد فرزند او علی است و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم که در غیبتش به انتظار اویند و هنگام ظهورش او را اطاعت کنند...».

۱۰ - گواهی امام جواد علیه السلام صدوق به سندش از حضرت عبد العظیم حسنی نقل کرده که امام جواد علیه السلام به من فرمود علیه السلام: «یا ابا القاسم! إنّ القائم منّا هو المهدیّ الّمدیّ یجب أن ینتظر فی غیبتة ویطاع فی ظهوره، وهو الثالث من ولدی...»؛ (۱۱) «ای ابا القاسم! همانا قائم از ما همان مهدی است که باید در غیبتش انتظار (ظهور) او را داشت و هنگام ظهورش او را اطاعت کرد. و او سومین از اولاد من است...».

۱۱ - گواهی امام هادی علیه السلام صدوق به سند خود از ابی هاشم داود بن قاسم نقل کرده که گفت: از ابو الحسن

صاحب عسکر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «الخلف من بعدی ابنی الحسن، فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولَمْ جعلنی الله فداک؟ فقال: لأنکم لاترون شخصه ولا یحلّ لکم ذکره باسمه. فقلت: فکیف نذکره؟ قال: قولوا: الحَجه من آل محمّد»؛ (۱۲) «جانشین بعد از من فرزندم حسن است، پس چگونه است شما را به جانشین بعد از جانشین؟ عرض کردم: چرا، خداوند مرا فدای تو گرداند؟ حضرت فرمود: زیرا شما شخص او را مشاهده نمی کنید و حلال نیست که اسم او را بر زبان جاری سازید. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ حضرت فرمود: بگویید: حجت از آل محمّد».

۱۲ - گواهی امام عسکری علیه السلام امام عسکری علیه السلام خطاب به احمد بن اسحاق فرمود: «... یا احمد بن اسحاق! مثله فی هذه الأمّه مثل الخضر، و مثله مثل ذی القرنین، والله لیغیبنّ غیبه لا ینجو فیها من الهلکه الا من ثبتته الله عزّوجلّ علی القول بإمامته ووفّقه (فیها) للدعاء بتعجیل فرجه...»؛ (۱۳) «... ای احمد بن اسحاق! مثل او - حضرت مهدی علیه السلام - در این امت همانند خضر است، و نیز مثل او مثل ذوالقرنین می باشد. به خدا سوگند! به طور حتم غیبتی خواهد کرد که در آن هیچ کس از هلاکت نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدای - عزّوجلّ - او را بر اعتقاد به امامتش ثابت کرده و او را در عصر غیبتش بر دعای به تعجیل فرجش موفق گرداند».

۱۳ - گواهی امام زمان علیه السلام امام زمان علیه السلام در توقیعی که به علی بن محمّد سمّری داشت فرمود: «یا علی بن محمّد سمّری! اسمع، اعظم الله اجر أخوانک»

فیک، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتِّهِ أَثَامٌ، فاجمع امرک ولا تَوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغِيْبَةُ التَّامَةُ، فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ اذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ، وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقَلْبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا...»؛ (۱۴) «ای علی بن محمد سمری! گوش فراده، خداوند اجر برادرانت را درباره تو عظیم گرداند، تو بعد از شش روز از دنیا رحلت می کنی، پس کارهایت را تمام کن، و بر هیچ کس وصیت مکن تا بعد از رحلت جانشین تو گردد، زیرا غیبت کامل فرارسیده است و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند متعال و آن بعد از مدّتی طولانی است که قلب ها قساوت پیدا کرده و زمین پر از ظلم شده است...».

تعریف امامت

با مراجعه به کتاب های کلامی شیعی و غیر شیعی و نیز کتاب های فلسفی و عرفانی پی می بریم که دو تفسیر و روش در تعریف امامت وجود دارد:

۱ - تعریف کلامی در تعریف کلامی برای امامت آن گونه که قبلاً اشاره شد تکیه گاه متکلمین بر بعد ریاست و زعامت اسلامی و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در اموری است که مربوط به دنیا و دین مردم می باشد.

شیخ مفید رحمه الله می گوید: «امامت عبارت است از پیشی گرفتن در چیزی که مقتضای اطاعت و اقتداء به او است.» (۱۵)

شیخ طبرسی رحمه الله می نویسد: «آنچه که از لفظ امام به دست می آید دو چیز است: یکی این که او مقتدا و امام مردم در افعال و رفتار است. دیگر این که او کسی است که متولّی تدبیر امت و سیاست آنان بوده و قیام به امور آن ها خواهد کرد. جانیان را تأدیب کرده و والیان را نصب خواهد نمود. کسی که مستحقّ

حدّ الهی است بر او اجرا کرده و با کسی که در صدد دشمنی و کید با اسلام است مقابله خواهد کرد.» (۱۶)

علامه حلّی رحمه الله می فرماید: «امامت ریاست بر عموم مردم برای یکی از اشخاص در امور دین و دنیا است.» (۱۷) او در شرح باب حادی عشر قید به عنوان «نیابه عن النبی» را اضافه کرده است. (۱۸)

۲ - تعریف فلسفی - عرفانی تفسیر و تعریف دیگری برای امامت از ناحیه فلاسفه و عرفا شده، به این که امامت منصبی الهی همانند نبوّت است و بین این دو هیچ فرقی به جز وحی نیست. امامت استمرار تمام وظایف نبوّت به جز تحمّل وحی الهی است. و نیز نوعی تصرف در باطن و نفوس افراد به کمال مطلوب انسان است. مطابق این تعریف ریاست در امور دین و دنیا که در تعریف سابق آمده شأنی از شؤونات و وظیفه ای از وظایف امامت به حساب می آید، و گرنه امامت نظیر نبوّت در تمام درجات عالی است.

مطابق این تعریف، اختلاف بین امامیه و دیگران بر سر مسأله امامت، اختلاف در شرایط امام نیست، بلکه بازگشت اختلاف به نفی و اثبات است. شیعه امامت را به این معنا معتقد است و دیگران منکر. می دانیم که اگر در تعریف امامت بر تفسیر متکلمین اکتفا کنیم نمی توان امامت را جزء اصول دین به حساب آورد، بلکه مطابق حرف اهل سنّت، به فروع دین سزاوارتر خواهد بود. لذا متکلمین شیعی در توجیه تعریف خود به آن نحو می گویند: ما به جهت مماشات با مذاهب دیگر اسلامی امامت را چنین تعریف نمودیم، نه این که خود به آن ملتزم باشیم.

بالا تر از این، شیعه معتقد است که مقام امامت بالاتر از

مقام نبوت است، گرچه برخی از انبیا همانند رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله هر دو مقام را بر عهده داشت. آنان در اثبات مدعای خود به آیه «ابتلاء» تمسک می کنند؛ زیرا خداوند متعال مطابق این آیه بعد از امتحان حضرت ابراهیم نبی علیه السلام او را به مقام امامت نایل ساخت. از اینجا معلوم می شود که این مقام از مقام نبوت و اخبار از خداوند، بالاتر است.

تعریفی که علامه طباطبایی رحمه الله از امامت ارائه داده این است که امامت آن است که انسان به گونه ای باشد که دیگران به او اقتدا کرده و کردار و گفتار خود را به نحو تبعیت، تطبیق دهد. مطابق این تعریف امامت حقیقتی وراء مثل مقام اطاعت یا ریاست دین و دنیا یا وصایت یا خلافت و جانشینی در روی زمین به معنای حکومت بین مردم است. (۱۹)

عمق معنای امامت نزد علامه طباطبایی رحمه الله در این ظاهر می شود که می گوید: برای امامت باطنی است که همان ولایت بر مردم و کردار آنان است، و این هدایت باطنی چیزی جز ایصال به مطلوب نیست، چیزی که اختلاف اساسی با هدایت ظاهری دارد که از آن به بیان راه تعبیر می شود، وظیفه ای که به امام اختصاص ندارد. در ضمن این معنای دقیق عرفانی برای امامت، این حقیقت مندرج است که در هر زمان احتیاج به انسان کامل معصوم از هر جهت است.

جمع بین دو تعریف با کمی تأمل ملاحظه می کنیم که می توان، بین این دو تعریف جمع نمود.

۱ - مفهوم امامت در عالم فعل و اثبات - نه به حسب عالم واقع و ثبوت - مفهومی است که قابل تحول و تکامل

است و می توان گفت که نزد قدما با تتبع و تحقیقی که داشتند آن گونه که الآن این مفهوم واضح شده، نبوده است. و این به مجموع عواملی باز می گردد؛ خواه به جهت این بوده که بزرگان قرارشان بر این بود که مطابق اصطلاحات اهل سنت در این زمینه مشی کرده باشند و یا این که ادوات و وسایل تفکیر کلامی به طور کلی آن ها را به این سمت و سو و نتیجه و تعریف کشانده است.

شاهد این مطلب این است که بسیاری از امور که در گذشته غلو به حساب می آمد الآن از ضروریات امامت به شمار می آید، همان گونه که در علم رجال و تراجم به آن اشاره شده است.

۲ - توجیه دوم آن است که بگوییم در حقیقت هیچ تنافی بین دو تفسیر و تعریف نیست بلکه تعریف اول برای امامت صحیح است ولی در تعریف دوم بین تعریف امامت و بین مقام امام خلط شده است. هر دو تعریف در شئون امامت توافق دارد ولی این شئون در حقیقت تعریف امام نیست بلکه تعریفی برای امامت است، به این که بگوییم: امامت عبارت است از ریاست عمومی در امور دین و دنیا و اما این که امامت از مناصب الهی است، همه قبول دارند.

۳ - توجیه دیگری که در جمع بین این دو نوع تعریف وجود دارد این که بگوییم: به طور اصولی و کلی بین روش کلامی و روش فلسفی - عرفانی فرق و اختلاف اساسی وجود دارد. بازگشت این اختلاف تنها به تحوّل در مفهوم نیست بلکه رجوع آن به دو نوع روش برداشت است؛ زیرا روش کلامی در رسیدن به معارف دینی اعتماد

بر عقل و استدلال عقلانی است، در حالی که تکیه گاه فلسفی - عرفانی بر آن است که استدلال عقلانی و تکیه و اعتماد بر عقل به تنهایی کار صحیح به نظر نمی رسد و نمی تواند انسان را به هدف و حقیقت امور برساند. این دو، نوع برداشت است و مجرد اختلاف در تعریف به نظر نمی آید. فیلسوف عارف، اهل اشراق و کشف است و درصدد آن است که حقایق را با گذشتن از گذر عقل و با رسیدن به حقیقت آن ها از راه شهود باطن درک و کشف کند، راهی که هرگز در آن خطا و اشتباه وجود نداشته باشد.

ادله وجوب و ضرورت امامت

شیعه امامیه، امامت را عقلاً واجب می داند، و اشاعره آن را تنها به دلیل نقل واجب می شمارد. و گروهی از معتزله آن را عقلاً و نقلاً واجب می شمارند.

متکلمین امامیه بر ضرورت و وجوب عقلی امامت، ادله ای اقامه کرده اند که در جای خود به آن اشاره کرده ایم؛ از قبیل: دلیل لطف، وجوب حفظ شریعت، ضرورت بیان احکام شریعت و

و از طرف دیگر برای امام صفاتی را از قبیل عصمت قائلند؛ زیرا عصمت امام مقتضای لطف بوده و با وظیفه او نیز که حفظ شریعت اسلامی و تبیین احکام است سازگاری دارد.

بررسی مشکل غیبت امام

اشکالی که بر نظریه امامت نزد شیعه امامیه با اعتقاد به غیبت امام عصر علیه السلام متوجه است را نسبت به هر دو تعریف که درباره امامت وارد شده مطرح خواهیم کرد:

۱ - اشکال غیبت مطابق تعریف متکلمین متکلمین بر ضرورت امامت - آن گونه که اشاره شد - به ادله ای از قبیل قاعده لطف، لزوم حفظ شریعت و تبیین دین الهی و شریعت استدلال کرده اند. می دانیم که این اهداف که برای امامت ذکر شده تنها با حضور امام در بین مردم حاصل می گردد و با غیبت امام از میان مردم نمی توان به این اهداف مقدس دسترسی حاصل نمود.

از طرفی دیگر، متکلمین در اقامه دلیل بر لزوم عصمت امام نیز به دلیل لطف و ضرورت حفظ شریعت استدلال می کنند. و می دانیم که این دو دلیل نیز تنها با وجود امام قابل اجرا است؛ زیرا لطف بدون وجود معصوم حاصل نمی گردد، و نیز حفظ شریعت بدون وجود معصوم تحقق نمی یابد.

پاسخ: در پاسخ از این اشکال، مطابق تعریف متکلمین بر امامت می گوئیم:

اولاً: هم در وجود امام

مصلحت است و هم در غیبت او، جز این که مصلحت در وجود امام به مکلفین باز می گردد و مصلحت در غیبت ایشان به خود حضرت باز می گردد. گرچه سبب موجب در غیبت آن حضرت خود مردمند.

به تعبیر دیگر: سبب در عدم انبساط ید حضرت این نیست که از لطف خارج شده باشد بلکه جهت لطف دائماً باقی است، و عدم حصول آن به جهت امری است که به غیر خدا باز می گردد.

ثانیاً: نسبت به مسأله حفظ شریعت می گوئیم: این وظیفه متوقف به حضور فیزیکی و شخصی حضرت در بین مردم نیست، بلکه به طور کلی شریعت را خودش در پس پرده غیبت حافظ بوده و نیز به نحوی دیگر با نصب نایبان عام، این وظیفه را در سطحی دیگر بر عهده آن ها گذارده است.

ثالثاً: الطاف، همانند مصالح و مفاسد نفس الامریه و ملاکات احکام، دارای درجات مختلف است، که با تراحم آن ها ملاک اهمّ و آنچه که لطف او بیشتر است مقدّم می گردد. لذا گرچه امامت و حضور امام ضرورتی است که در حقّ بندگان، لطف الهی به حساب می آید و می تواند بندگان را به طاعت نزدیک کرده و از معصیت و نافرمانی دور سازد، ولی گاهی لطف بیشتر در غیبت این امام و عدم حضور او در بین مردم است، همان گونه که در فلسفه غیبت امام مهدی علیه السلام با ذکر مقدماتی این مطلب را به اثبات رساندیم. مگر نه این است که زمین نباید خالی از وجود حجّت باشد؟ مگر نه این است که خوف کشته شدن امام وجود داشته است؟ مگر نه این است که امامان بعد از پیامبر تا روز قیامت

دوازده نفرند؟ و برای عصر ظهور نیز احتیاج به رهبر و امام معصوم است؟ این ها و جهات دیگر که در جای خود به آن اشاره شد، همگی ما را به این امر رهنمون می سازد که گاهی لطف در غیبت امام است. و این لطف از اهمیت بیشتری برخوردار است. مگر نه این است که خداوند یازده امام را فرستاد ولی عموم مردم از آن استقبال نکردند، لذا شرایط با تغییر اوضاع و احوال فرق می کند و هر زمانی به جهت اتفاقاتی که پدید می آید، و حالاتی که بر مردم عارض می شود، مقتضیات خاص خود را به دست می آورد.

۲ - اشکال غیبت امام مطابق تعریفی دیگر

ذکر شد که برای امامت دو نوع تعریف شده است، و تعریف دوم آن به تفسیر امامت به معنای باطنی باز می گردد. مقصود از تفسیر باطنی امامت این است که امامت حقیقتی است که امام به جهت قابلیت‌هایی که پیدا می کند از قبیل قرب الهی و رسیدن به مقام یقین، به آن دسترسی پیدا می کند؛ زیرا هدایت به معنای بیان راه، جدای از نبوت نیست، پس معنای امامت همان ایصال به مطلوب است که به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله تصرفی در نفوس است که به وسیله آن انسان را به سوی کمال خود رهنمون می سازد. (۲۰)

مطابق این تفسیر و تعریف برای امامت، دیگر جایی برای اشکال غیبت باقی نمی ماند؛ زیرا این وظیفه متفرع بر وجود حضرت در بین مردم است نه بر حضور او، تا با غیبت حضرت منافات داشته باشد، گرچه هدایت تشریعی نیز از وظایف او بوده و از شؤونات آن مقام قرب الهی است. موضوع غیبت آن حضرت

تنها عایقی است در مقابل برخی از وظایفی که به امام واگذار شده است، مشکلی که می توان به آن جواب های متعدد داد بدون آن که خدشه ای بر اصل امامت او و تأثیر آن در خارج وارد سازد، همان گونه که قبلاً به برخی از جواب ها نسبت به آن وظایف اشاره شد.

از آنجا که حلّ اساسی اشکال غیبت امام مبتنی بر تفسیر و تعریف دوم بر امامت است لذا جا دارد با عمق بخشیدن به این بحث، این معنا و تعریف امامت را از لابه لای آیات و روایات به اثبات برسانیم:

امامت و هدایت و ولایت باطنی

به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی یگانه وسیله سعادت انسان ایمان و عمل نیک است که دین آسمانی به او تعلیم می دهد و از راه فطرت درک می کند. خداوند از طریق وحی به پیامبران انسان ها را به کار خوب تشویق می کند و انسان هر عمل نیک یا بد را که انجام می دهد در باطن او اثر می گذارد، و زندگی آینده مرهون آن می باشد.

انسان دانسته یا ندانسته تحت تربیت قرار می گیرد و انسان صالح بعد از گذراندن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی که در باطن خود ایجاد کرده است به زندگی سعادت مند می رسد، بنابراین انسان در باطن حیات ظاهری دارای حیاتی باطنی متناسب با اعمال خود اوست قرآن می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (۲۱) «هرکس عمل صالح انجام دهد به او حیات نیکو دهیم».

آیه با صراحت دلالت دارد که خداوند هر مؤمنی را که عمل صالح انجام داده به حیات جدید غیر از آن حیات که به دیگران داده است، زنده می کند. مقصود از حیات جدید تغییر و تبدیل حیات نیست، یعنی در ورای حیات

ظاهری زندگی اختصاصی که مشترک با حیات قبلی بوده می دهد در عین این که حیات جدیدی است همان حیات است با مراتب معنوی، یعنی زندگی اش قوی تر و روشن تر است. مثل روح قدسی که خداوند آن را مخصوص انبیا دانسته است زندگی سوم نیست پس این حیات معنوی ظاهر و خالص است.

حیات انسان یک حیات ممتد و دامنه دار بی نهایی است که به این زندگی کوتاه دنیوی منحصر نبوده در ورای این حیات ظاهر، حیات باطنی وجود دارد، حیات باطنی و به عبارت دیگر حیات اخروی انسان ارتباط کامل با خوبی و بدی های اعمال این جهان دارد، بنابراین سعادت اخروی منوط به عمل به مقررات و دستوراتی است که از طرف خداوند برای بشر قرار داده شده است.

خلاصه این که انسان در باطن این حیات ظاهری حیاتی باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می گیرد.

مقدمه دوم انبیا و اوصیاء علیهم السلام که دیگران را به ایمان و عمل صالح دعوت می کنند، خود پیش و بیش از دیگران، عامل به آنچه دعوت می کنند، هستند. آنان مردم را به حیات معنوی رهنمون می سازند که خود دارای همان حیات معنوی هستند. تا خداوند کسی را هدایت نکند، هدایت دیگران را به دستش نمی دهد. قرآن کریم می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ (۲۲) «ما آن ها را امام قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند».

هدایت و راهنمایی در آیه مطلق آمده و مقید به هدایت ظاهری نشده است، پس هدایت ظاهری و باطنی را شامل می شود. از این دو مقدمه می توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱ - پیامبران یا ائمه علیهم السلام در میان هر امت مقام نخست را دارا هستند و

در کمال حیات معنوی بسر می برند که مردم را به سوی آن هدایت می کنند.

۲- کسی که از سوی خداوند، پیشوای امت قرار داده شده است علاوه بر هدایت ظاهری، هدایت باطنی امت را نیز بر عهده دارد.

ماهیت ولایت باطنی

با توجه به دو مقدمه ای که بیان شد، می توان ماهیت ولایت باطنی را این گونه بیان کرد: «ولایت باطنی حضرت حجت به این معنی است که حضرت هدایت باطنی انسان ها را عهده دار است که از نوع هدایت ظاهری و امر تشریعی نیست.

این مقام از طرف خداوند به برگزیدگان اعطاء می شود و هدایت الهی با امر تکوینی به وسیله آن انسان های والا انجام می گیرد و انسان ها با یک نوع جذبه و هدایت روحانی هدایت می شوند امام با آگاهی از اعمال و رفتار انسان ها می تواند در مجرای افکار و درون آنان تأثیر بگذارد و قلوب افراد را با توجه به گوناگونی و درجات مختلفی که دارد با انوار معارف جلا و روشنی بخشد و آن ها را در تهذیب و سیر باطنی شان یاری رساند، انبیاء و امامان علیهم السلام پس از آن که قدرت و اراده آنان در برابر حوادث آزموده شد و توانایی روحی و معنوی آنان به مرحله یقین رسید به مقام امامت و ولایت باطنی به هدایت باطنی انسان ها نایل آمدند.»

هدایت گر باطنی انسان ها گاهی یکی از انبیاء گرامی بوده مانند حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمدصلی الله علیه وآله و پیامبران دیگری که قرآن کریم آن ها را به امامت معرفی می کند. این افراد دارای دو منصب می باشند، یکی نبوت که گرفتن وحی و رساندن به مردم است و دیگری امامت که پیشوایی و رهبری باطنی مردم است در صراط سعادت

حقیقی و گاهی مقام نبوت را نداشته و تنها مقام ولایت و امامت باطنی را دارا می باشد، که حضرت ولی عصر علیه السلام مصداق آن است و او هدایت باطنی انسان ها را رقم می زند و آن ها را به سوی سعادت حقیقی رهنمون می سازد.

بنابراین امام (به طور عام) چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راهنما است و امامت و هدایت و ولایت ظاهری دارد، در باطن نیز سمت پیشوایی را دارد و از راه باطن هدایت گر انسان ها است و قافله سالار کاروان انسانیت است که به سوی خدا سیر می کند امام در واقع هادی امت اسلامی است چه حضور فیزیکی داشته باشد مثل زمان حضرت امام علی علیه السلام و بقیه ائمه علیهم السلام تا امام حسن عسکری علیهم السلام و یا حضور ظاهری نداشته باشد باز هم هدایت (باطنی) مردم را به دوش دارد. چنان چه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «الحسن والحسین امامان قاما او قعدا»؛ امام حسن و امام حسین علیهما السلام قیام کنند یا نکنند به هر حال امام هستند.» وقتی که حضرت حجه بن الحسن ولایت دارد و امام است در باطن سمت هدایت را دارا است، زیرا غیبت و حضور جسمانی امام تأثیر ندارد یعنی وجود فیزیکی امام ملاک نیست.

امام چنانچه وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد هم چنان ولایت و هدایت باطنی مردم را نیز به دوش دارد.

واضح است که اداره امر اعمال امری است ملکوتی و ارتباط به مسأله غیبت و حضور جسمانی امام ندارد. اگر امام مبسوط الید باشد و زعامت سیاسی و... را داشته باشد در ظاهر

هدایت مردم را به عهده دارد و هادی امت اسلامی است.

ولی اگر امام مبسوط الید نباشد (مثل زمان حال) هدایت صوری و ظاهری ندارد و از طریق باطن هدایت امت اسلامی را عهده دار است و مردم را از راه باطن هدایت می کند. (۲۳)

علامه طباطبایی رحمه الله ولایت را باطن نبوت می داند و امام را حامل ولایت معرفی می کند، اگرچه مفهوم امامت و ولایت به هر یک از ائمه صدق می کند اما آنچه مهم است اینست که فعلاً مصداق امامت و ولایت حجت بن الحسن صاحب الزمان علیه السلام است و ولایت ایشان ولایت باطنی است که از راه باطن هدایت جامعه اسلامی و امت اسلامی را به عهده دارد، ایشان می فرماید: «نسبت میان نبوت و ولایت، نسبت ظاهر و باطن است و دین که متاع نبوت است، ظاهر ولایت، و ولایت باطن نبوت است» (۲۴)

امام حامل ولایت است

پس بنابراین که ولایت باطن نبوت باشد، امام حامل ولایت است و ولایتش باطنی است، نبوت یک واقعیته است که احکام دینی مربوط به زندگی را به دست آورده و به مردم می رساند، و ولایت واقعیته است که در نتیجه عمل به دستورات نبوت در انسان به وجود می آید تا اندازه ای اکتسابی بوده اما هدایت باطنی مخصوص انبیا و اوصیا است که قرآن می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ (۲۵) «ما آن ها را امام قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند».

ادله ولایت و هدایت باطنی

برای اثبات ولایت و هدایت باطنی امام می توان به ادله نقلی و عقلی تمسک کرد:

الف - دلیل عقلی چنانچه دانسته شد ظواهر اعمال دینی بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی امکان پذیر نیست؛ خداوند که برای انسان ها ظواهر دینی را تهیه و تدارک دیده و آنان را به سوی آن دعوت نموده است ضرورتاً واقعیتی باطنی را که نسبت به ظواهر دینی به منزله روح است آماده ساخته است. با توجه به این، وجود حجت (ولایت و هدایت باطنی ولی عصر علیه السلام) غایت خلقت انسان است؛ زیرا خلقت بدون غایت (ولایت و هدایت) امکان پذیر نیست، و حجت (ولایت و هدایت باطنی) غایت انسان است، و اگر حجت نباشد، فعل خداوند بدون غایت خواهد شد و صدور چنین فعلی از خداوند متعال محال است.

به عبارت دیگر عالم انسانی، که خلقت انسانی است دارای کمال خاصی است که باید به آن کمال هدایت شود؛ و هدایت، حجت می خواهد؛ زیرا امام وسیله هدایت است. (۲۶)

در فرازی از زیارت جامعه کبیره آمده است: «و یهتدی بهدایکم»؛ «خلق به هدایت شما هدایت می شوند». (۲۷)

امامت و ولایت به طور عام مثل نبوت است؛

زیرا عالم بدون امامت و ولایت (هدایت باطنی) امکان پذیر نیست مثل یک باغ، که باغبان لازم دارد تا درختان رشد پیدا کنند و به سر حد کمال برسند، پس بنابراین حضرت حجت ولایت و هدایت باطنی جامعه اسلامی را عهده دار است، که از طریق باطن هدایت می کند. و همین حکم عقلی در روایت آمده است: «لولا الحجة لساخت الأرض باهلها»؛ (۲۸) «اگر حجت (ولایت باطنی ولی عصر علیه السلام)، نبود قطعاً زمین مضطرب شده و ساکنانش را در خود فرو می برد».

بنابراین حضرت حجت ولایت باطنی جامعه اسلامی را در عمل پیشوایی نموده و از طریق باطن هدایت می کند.

ب) دلیل نقلی خداوند متعال می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...»؛ (۲۹) «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند».

و نیز فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ (۳۰) «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند».

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه اوّل می گوید: «ظاهر قول خداوند «أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» این است که هدایت به امر خدا تفسیر معنای امامت است. و در تفسیر آیه ۱۲۴ از سوره بقره معنای هدایت امام به امر خداوند را توضیح دادیم. و آنچه در اینجا قابل ذکر است این که این هدایتی که از شؤون امامت برشمرده شده به معنای بیان راه نیست؛ زیرا خداوند سبحان ابراهیم را بعد از آن که نبی قرار داده بود او را امام معرفی کرد و نبوت منفک از بیان راه و ارائه طریق نیست، پس تنها معنایی را که

می توان برای امامت در این آیه نمود این که امامت به معنای ایصال و رساندن انسان به مطلوب و هدف است، که نوعی تصرف تکوینی در نفوس مردم با رساندن آنان به کمال و منتقل ساختن آن ها از موقف معنوی خاصی به مرتبه ای دیگر است... حال اگر امام مردم را این گونه هدایت می کند، باید خودش قبل از آن به این نوع هدایت رسیده باشد تا از او به دیگران بر اساس قابلیت ها برسد. پس امام همان رابط بین خداوند و مردم در رساندن فیوضات باطنی است که از خداوند گرفته و به مردم افاضه می کند، همان گونه که شخص نبی به لحاظ نبوتش، واسطه فیوضات ظاهری؛ یعنی همان شریعت الهی بین خداوند و مردم می باشد... ولی در برخی از موارد نبوت و امامت با هم در شخصی جمع شده است؛ همانند ابراهیم و فرزندان...» (۳۱)

فلسفه غیبت

توضیح

یکی از سؤال هایی که در طول تاریخ عصر غیبت مطرح بوده و هست این که: چرا امام زمان علیه السلام غایب شد و چرا ما با آن حضرت ارتباط نداریم؟ چه فرقی بین این عصر و عصرهای گذشته است؟ آیا وظیفه امام هدایت بشر نیست؟ اگر هست، پس چرا او را نمی بینیم؟...

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «اگر امام ظاهر نشود تا به وسیله او نقص ها جبران گردد، چه فایده ای برای او مترتب است، بسان آن که اصلاً حجّتی بر روی زمین نباشد، زیرا به صرف وجود امام، نقص برطرف نمی شود، بلکه به امام ظاهر است که نقص جبران می گردد.» (۳۲)

هم چنین تفتازانی می نویسد: «مسئله اختفای امام از مردم به این کیفیت که تنها اسمی از او در بین باشد جداً بعید است و امامت او در

اختفا امری بیهوده می باشد، زیرا غرض از امامت، حفظ شریعت، نظام، دفع جور و غیره است...» (۳۳)

پاسخ سؤال

سؤال مورد نظر را با ذکر مقدماتی که خود آن ها ما را به نتیجه قطعی می رساند، جواب خواهیم داد.

مقدمه اول: غلبه اسلام بر سایر ادیان

در متون اسلامی - اعم از قرآن و حدیث - اشاره های متعددی بر این مسئله شده است که در آخر الزمان، دین اسلام بر تمام ادیان غلبه کرده و عدل و داد و حکومت الهی و توحیدی سرتاسر گیتی را فرا خواهد گرفت.

بررسی آیات الف) خداوند متعال در قرآن در سه آیه اشاره به این نکته دارد که هدف از فرستادن و مبعوث کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دین حق همانا غلبه دین اسلام بر سایر ادیان است:

خداوند می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ (۳۴) «اوست خدایی که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد...».

و نیز در آیه دیگر می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً»؛ (۳۵) «اوست خدایی که رسول خود محمد صلی الله علیه و آله را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خدا کافی است».

استدلال به این آیه در صورتی تمام می شود که ضمیر «لیظهره» را به دین حق برگردانیم نه «رسول» و صحیح هم همین است، به دو جهت:

۱ - این که در ادبیات عرب این قاعده معروف است: «الاقرب يمنع الأبعد» یعنی تاجایی که ممکن است ضمیر را به مرجعی نزدیک برگردانیم، نوبت به ارجاع ضمیر به دور نمی رسد. از همین رو می دانیم که ارجاع ضمیر به دین حق، اقرب است.

به دلیل قاعده «لزوم سنخیت بین غالب و مغلوب» زیرا آنچه که بر سایر ادیان غالب است دین حق است، نه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله.

از همین رو سعید بن جبیر در تفسیر این آیه می گوید: «هو المهدی (عج) من ولد فاطمه رضی الله عنها»؛ (۳۶) او مهدی از اولاد فاطمه علیهما السلام است».

ب) خداوند می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (۳۷) «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امانیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن ها فاسقاند».

خداوند متعال در این آیه شریفه به طور صریح وعده داده که مؤمنان صالح را که تحت انواع ظلم ها و شکنجه ها در طول تاریخ بوده و از خود فداکاری های زیادی داشته اند در روی کره زمین حاکم گرداند. به این مطلب از قرآینی پی می بریم:

۱ - کلمه «الأرض» که با الف و لام جنس آمده و با نبود هر نوع قرینه ای بر انصراف آن به زمین معینی حمل بر کل روی زمین می شود و مراد آیه این می شود: در آینده ای نه چندان دور تمام کره زمین، تحت سلطه

و حکومت مؤمنان خواهد آمد.

۲ - جمله: «وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» که در آیه آمده، حاکی از آن است که تمکین تام و استقرار حقیقی دین بدون تسلط مؤمنان بر کلّ عالم، امکان پذیر نیست.

۳ - جمله: «وَلَيَبْلُغَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...» با در نظر گرفتن این نکته که همه می دانیم قبل از این حکومتی که نوید آن داده شده، مؤمنان در تمام مناطق عالم گرفتار ظلم و جور و سلطه ظالمین اند، این خوف حقیقتاً تبدیل به امن و امان نمی شود، مگر در صورتی که سلطه مؤمنان همه زمین را فراگیرد.

با در نظر گرفتن این نکته که تاکنون چنین وضع اجتماعی که همان حکومت جهانی صالحان است پدید نیامده، می بایست انتظار چنین حکومتی را در آینده ای نه چندان دور داشته باشیم.

ج - خداوند می فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ (۳۸) «و ما اراده کردیم بر کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شده ممت گذارده و آن ها را پیشوایان خلق قرار دهیم».

خداوند متعال در این آیه با تعبیر: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» به این مطالب اشاره دارد که ممت ما در به حکومت رساندن مستضعفان؛ آینده است و اختصاص به موسی و فرعون ندارد و إلاً «أردنا أن نمن» می آورد؛ و این به معنای آن است که سنت الهی - که تخلف بردار نیست - بر این جاری شده که در آینده ای نه چندان دور مستضعفان را وارثان کلّ زمین قرار دهد، خصوصاً با در نظر گرفتن کلمه (الأرض) که ظهور در تمام روی زمین دارد.

از همین رو ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می فرماید: «همانا اصحاب ما قائلند به این که در

این آیه وعده ای است به امامی که مالک زمین گشته و بر عالم مستولی می گردد.» (۳۹)

د - خداوند می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ (۴۰) «و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم [و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد].»

مقدمه دوم: تغییر مصالح به تغییر حالات

شیخ مفید رحمه الله می فرماید: «مصالح بندگان با اختلاف حالات آن ها متغیر می کند، انسانی که حکیم است تدبیر و تربیت اولاد و دوستان و اهل و خدمت کاران و... خود را به عهده گرفته و آن ها را معرفت و آداب آموخته و وادار بر اعمال حسنه می کند تا در میان مردم عزیز شده و مستحق مدح و ثنا و تعظیم گردند. هم چنین چگونگی تجارت صحیح را به آن ها می آموزد و...»

حال اگر آنان به دستورها و اهداف تربیتی او عمل کردند آن شخص حکیم هدایت هایش را ادامه داده و راه صحیح را برای آنان هموار می کند... ولی اگر از دستورات او سرپیچی کرده و تحت تربیت او قرار نگرفته و راه سفاهت و ظلم و لهو و لعب را پیشه کردند، در این هنگام آن شخص حکیم مصلحت را در قطع موقتی رحمت از آن ها می بیند تا به خود آمده و قدر نعمت را بدانند، و این عمل هیچ گونه تناقض و تضادی با اغراض و تدبیرهای انسان حکیم و عاقل ندارد.

عین همین مطلب را که در مورد انسان عاقل و حکیم ذکر کردیم، درباره خداوند عرض می کنیم، به این بیان که خداوند متعال امر تدبیر و مصلحت امت را به عهده گرفت، آن گاه عقلشان را کامل کرد و آنان

را مکلف به انجام دادن اعمال صالح نمود تا به وسیله آن به سعادت برسند.

حال اگر مردم به دستورهای الهی از اوامر و نواهی چنگ زنند، بر خدا لازم است که آن‌ها را یاری کند و با اضافه کردن عنایت هایش بر بندگان، راه را بر آن‌ها آسان تر نماید. ولی در صورتی که مخالف دستورهایش عمل کنند و مرتکب نافرمانی شوند، مصلحت بندگان تغییر می‌کند و در نتیجه موقعیت و وضعیت نیز تغییر خواهد کرد و خداوند توفیق را از آن‌ها سلب می‌نماید، و در این هنگام آنان مستحق ملامت و مستوجب عقاب خواهند بود. در واقع برای آنان این حالت در تدبیر امورشان به صواب و صلاح نزدیک تر است؛ و این وضعیت هیچ گونه مخالفتی با عقل و حکمت و مصلحت اندیشی ندارد...

ما همین نکته را در مصلحت خلق به ظهور ائمه علیهم السلام و تدبیر آنان در صورت اطاعت و نصرت مردم می‌بینیم؛ ولی هنگامی که مردم نافرمانی کرده و به طور وسیع خون آن بزرگواران را ریختند، قضیه عوض شده و مصلحت بر این تعلق می‌گیرد که امام مردم غایب و مستور باشد و این عمل باعث ملامت و سرزنش کسی غیر از خود مردم نخواهد بود، زیرا به سبب سوء کردار و رفتار و اعتقادشان مسبب این واقعه شدند.

شایان ذکر است که هیچ گاه مصلحت غیبت و استتار مانع از وجوب وجود او نشده است و این عین صلاح و صواب برای جامعه این چنینی است....» (۴۱)

مقدمه سوّم: تکامل و پیشرفت بشر

بی شک هر کار اجتماعی - کوچک یا بزرگ - احتیاج به آماده شدن ظرفیت های مناسب دارد تا چه رسد به این که آن امر اجتماعی انقلاب جهانی و فراگیر

در تمام زمینه ها - اعم از عقایدی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی - باشد. به عبارت دیگر انقلابی که در طول تاریخ نمی توان برای آن نمونه ای یافت. واضح است که چنین قیامی نیاز به آمادگی و استعداد در میان مردم دارد که از آن جمله است:

الف) پیشرفت بشر از حیث ظرفیت دینی و اسلامی، ولو در طبقه خاصی از آن ها؛

ب) پیشرفت بشر در تکنولوژی برای بسط و گسترش حکومت در سطح عالم.

مقدمه چهارم: ضرورت رهبری

بی تردید دین غالب در عصر ظهور، احتیاج به رهبر و امامی غالب دارد که دارای شرایط زیر باشد:

۱ - عالم به جمیع قوانینی باشد که بشر به آن ها محتاج است؛

۲ - قدرت خارق العاده داشته باشد؛

۳ - از گناه و اشتباه و گمراهی به دور باشد.

مقدمه پنجم: دوازده امام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - بنابر روایاتی که از طریق شیعه و سنی رسیده - امامان و خلفای بعد از خود را تا روز قیامت دوازده نفر معرفی کرده است:

الف) بخاری به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «يكون اثنا عشر أميراً». فقال كلمة لم أسمعها. فقال أبي: إنه قال: "كلهم من قریش". (۴۲) «بعد از من دوازده امیر خواهد بود». سپس جابر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه ای فرمود که من نفهمیدم. پدرم به من گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تمام آن ها از قریشند».

ب) متقی هندی به سندش از انس بن مالک نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لن يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر من قریش، فإذا هلكوا ماجت الأرض بأهلها»؛ (۴۳) «این دین برپاست تا این که دوازده نفر از قریش بر آن امامت و خلافت کنند و بعد از هلاکت دوازده امام، زمین زیر و رو خواهد شد».

ج) ابن شهر آشوب به سندش از امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «فأخبرني يا رسول الله صلی الله علیه و آله هل يكون بعدك نبي؟ فقال: لا، أنا خاتم النبيين، لكن يكون بعدی أئمة قوامون بالقسط بعدد نقباء بني اسرائيل...»؛ (۴۴) «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودم که آیا بعد

از شما پیامبری خواهد آمد؟ فرمود: خیر، زیرا من خاتم انبیا هستم. و لکن بعد از من امامانی خواهند آمد که قیام کنندگان به قسط و عدل اند و عدد آن ها به تعداد نقبای بنی اسرائیل - دوازده نفر - است...».

نکاتی درباره احادیث دوازده خلیفه ۱ - مضمون این احادیث را ۳۵ نفر از صحابه نقل کرده اند و تنها از جابر بن سمره با پنجاه سند از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۲ - حدیث از جهاتی صحیح السند است که در این مقام، برای ذکر آن ها مجال نیست.

۳ - این احادیث از جهاتی دلالت بر امامت اهل بیت معصومین علیهم السلام دارد:

الف) همزمانی نشر این احادیث با نشر احادیث ثقلین. از همین رو حدیث ثقلین می تواند مفسر این احادیث باشد؛

ب) همزمانی این احادیث با حدیث غدیر؛

ج) در برخی از روایات دوازده خلیفه از آن ها چنین تعبیر آمده است که دین در عصر آن ها عزیز بوده و قوام دین به آن هاست. (۴۵)

د) در بعضی دیگر از روایات درباره آن ها چنین آمده است: «لایضرهم من خذلهم»؛ (۴۶) «کسی که در صدد خواری آن ها باشد نمی تواند به آن ها ضرری برساند».

مقدمه ششم: ضرورت وجود حجت در روی زمین

از مجموعه روایات و ادله عقلی استفاده می شود که بقای امام معصوم و حجت خدا در روی زمین تا روز قیامت از امور ضروری است، به ادله عقلی آن در کتابی مستقل به آن می پرداخته ایم؛ اکنون به برخی از روایات که این مضمون از آن ها استفاده می شود اشاره می کنیم:

۱ - احادیث ثقلین: در ذیل بعضی از آن ها چنین آمده است: «...أنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»؛ «...همانا کتاب و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». (۴۷)

ابن حجر هیتمی در

کتاب الصواعق المحرقة می نویسد: «و فی أحادیث الحثّ علی التمسّک بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهّل منهم للتمسک به إلى يوم القيمة، كما أنّ الكتاب العزيز كذلك. و لهذا كانوا اماناً لأهل الأرض...» (۴۸) احادیثی که مردم را به تسمک به اهل بیت وادار می کند اشاره دارد به این که تا روز قیامت زمین خالی از شخص شایسته از اهل بیت نیست تا این که مردم به او تسمک کنند، همان طوری که کتاب عزیز این چنین است.»

علامه مناوی در فیض الغدیر، سیوطی در شرح جامع الصغیر و علامه سمهودی در جواهر العقدين به همین مضمون تصریح کرده اند.

۲ - احادیث معرفت امام که از طرق شیعه و سنی وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (۴۹) «هر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».

۳ - احادیث بسیاری به این مضمون از طرق شیعه وارد شده که اگر زمین از حجت خالی گردد زمین دگرگون می شود.

مرحوم کلینی به سند صحیح از ابی حمزه نقل می کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ حضرت فرمود: «لو بقيت الأرض بغير امام لساخت»؛ (۵۰) «اگر زمین بدون امام شود، هر آینه دگرگون خواهد شد».

در کتاب های روایی، روایات صحیح بسیاری به این مضمون وارد شده است.

واضح است که حجت خدا باید در روی زمین باشد تا بتواند آن را از دگرگونی نجات دهد؛ کسی که بر عالم ماده و ناسوت حجت است.

مقدمه هفتم: خوف از قتل

یکی از اسباب گوشه نشین شدن انبیا و رسل، خوف از قتل به جهت حفظ جان و به امید نشر شرایعشان

بوده است، خداوند متعال از زبان حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»؛ (۵۱) «پس از میان شما گریختم، هنگامی که از شما ترسیدم».

هم چنین خداوند متعال از زبان شخصی از بنی اسرائیل خطاب به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيُقْتُلُوكَ»؛ (۵۲) «گفت: ای موسی رجال دربار فرعون در کارت مشورت می کنند تا تو را به قتل رسانند».

آری، خوف یکی از اسبابی بود که موسی بن عمران علیه السلام را مجبور به فرار از مصر کرد و او را به سوی شعیب رسانید.

امام مهدی منتظر علیه السلام نیز با نبود اسباب عادی برای نصرت و یاریش، و قوّت و قدرت دشمنانش خوف حبس بلکه قتل و به دار آویختن برای او بوده است، لذا از ابتدا برایش چاره ای جز اعتزال و غیبت نبود تا این که امر خدا صادر شود و ظهور او مقدر گردد.

از همین رو در روایتی که صدوق به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده آمده است: «للقائم غيبة قبل قيامه، قلت: ولم؟ قال: يخاف على نفسه الذبح»؛ (۵۳) «برای قائم غیبتی است قبل از قیامش. زراره می گوید: به حضرتش عرض کردم: به چه جهت؟ فرمود: زیرا او به جهت قتل بر خود می ترسد».

در این جا سؤالی که مطرح است این که چرا خداوند متعال بین او و دشمنانش حائل نگشته و مانع از قتل او نشده است؟

در جواب باید گفت؟ منع از قتل بر دو قسم است:

۱ - منعی که منافات با تکلیف بندگان ندارد و آن، با امر به متابعت و یاری آن حضرت و نهی از مخالفت و نافرمانی او حاصل می گردد. که این عمل را

انجام داده است.

۲ - منعی که با تکلیف منافاتی داشته و باطل کننده ثواب و عقاب است که همان جلوگیری از قتل به صورت جبر است. این عمل چه بسا مفسده انگیز نیز می باشد.

لذا در جای خود گفته شده که در امر امامت و برپایی آن سه وظیفه وجود دارد:

۱ - نصب الهی؛

۲ - قبول امام؛

۳ - قبول مردم.

و با نبود هر کدام از این شروط، امر امامت نیز منتفی می گردد.

شیخ مفید در رساله سؤم خود راجع به غیبت می نویسد: «اگر کسی اعتراض کند که اگر سبب غیبت طولانی آن حضرت، کثرت دشمنان و خوف بر جان خود از آنان است، چرا امامان قبل از او غیبت نکردند، در حالی که زمان و عصر امامان قبل به مراتب دشوارتر و دشمنان آن ها زیاده تر بوده است، با این وجود می بینیم که همه آنان ظاهر بودند و از شیعیان خود غایب نشدند...؟»

او در جواب این اشکال می گوید: عصر امام زمان علیه السلام با امامان قبل از او به مراتب مختلف بوده است، زیرا آنچه از احوال امامان سابق بر آن حضرت استفاده می شود آن است که آن ها در تقیه بوده و مأمور به قیام شمشیر نبوده اند، چون مصلحت در آن نبوده است... و لذا به این جهت از غیبت و استتار بی نیاز شدند. ولی امام زمان علیه السلام از آن جا که به قیام شمشیر و جهاد در راه دشمنان خدا مشهور شده است، و اوست مهدی امت که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود، لذا دشمنان در کمین او بوده و قصد نابودی حضرت را داشتند. و از آن جا که یاران آن حضرت نیز آمادگی دفاع

از او و کیانش را نداشتند، غیبت بر آن حضرت علیه السلام لازم شد. در غیر این صورت حضرت با ظهورش جان خود و شیعیان را در معرض خطر قرار می دادند بدون آن که ثمره ای بر آن مترتب گردد...» (۵۴)

مقدمه هشتم: بیعت نکردن امام زمان علیه السلام با حاکمان

یکی از اسباب و عوامل غیبت امام زمان علیه السلام که در روایات به آن اشاره شده، بیعت نکردن آن حضرت با حاکمان عصر خود است.

شیخ صدوق در کمال الدین به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «يقوم القائم و ليس في عنقه لأحد بيعه» (۵۵) قائم علیه السلام قیام خواهد کرد، در حالی که بیعت کسی بر گردن او نخواهد بود.

و نیز به سندش از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: «كأنّي بالشيعة عند فقدانهم الرابع من ولدي يطلبون المرعى فلا يجدونه». قلت: و لم ذلک یا بن رسول الله؟ قال: «لأنّ إمامهم يغيب عنهم». فقلت: و لم؟ قال: «لئلا يكون لأحد في عنقه بيعه إذا قام بالسيف»؛ (۵۶) «گویا حال شیعه را هنگام فقدان و غیبت فرزند چهارم خود می بینم؛ یعنی غیبت امام مهدی (عج) که چگونه مردم به دنبال او رفته و او را طلب می کنند، ولی او را نمی یابند. آن گاه حسن بن فضال به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! جهتش چیست؟ حضرت فرمود: تا این که هنگامی که قیام به شمشیر می کند، برای کسی بر گردن او بیعتی نباشد».

این مسئله امری کاملاً عادی و عرفی است، زیرا هر کسی که درصدد اصلاح دنیوی یا دینی است طبیعتاً قراردادها و پیمان هایی را با بعضی از قدرتمندان می بندد تا با کمک گرفتن از آن، امر اصلاح خود را به پیش

برد. و لازمه این عهد و پیمان، متعزّض نشدن آنان است تا امر اصلاح او به پایان رسد، و این امر نیازمند تعطیل اجرای برخی از احکام و معامله خلاف واقع با آن کردن است، به جهت خوف و تقیه.

از همین رو خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا عَنْكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ»؛ (۵۷) «مگر آن گروه از مشرکان که با آن ها عهد بسته اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده، و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده اند. پس با آن ها عهد را تا مدتی که مقرر داشته اید نگاه دارید که خدا پرهیزکاران را که به عهد خود وفاکنند دوست دارد».

ولی امام مهدی علیه السلام - از آن جا که هنگام ظهورش به واقع تکلیف کرده و از کسی تقیه نمی کند همان گونه که از اخبار استفاده می شود و از طرفی دیگر هر لحظه احتمال ظهورش وجود دارد - لازمه آن این است که بیعت هیچ کسی بر گردن آن حضرت نباشد. (۵۸)

مقدمه نهم: انواع هدایت

هدایت بر چهار نوع است:

۱ - هدایت فطری: خداوند متعال می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ (۵۹) «پس تو ای رسول [با همه پیروانت مستقیم رو به جانب آیین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که در خلقت خدا هیچ تغییری نباید داد. و این است آیین استوار حق و لکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند».

۲ - هدایت تشریعی: یعنی راهنمایی کردن که متفرّع بر حضور امام

در میان جامعه است. خداوند می فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»؛ (۶۰) «پس خداوند رسولان را فرستاد که نیکان را مژده دهند و بدان را بترسانند.»

۳ - هدایت تکوینی: که همان تصرف و تدبیر در نظام آفرینش است. خداوند می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ (۶۱) «آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود [آصف بن برخیا یا خضر یا سلیمان گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می آورم] و همان دم حاضر کرد]. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است...».

۴ - هدایت باطنی (ایصال به مطلوب): که شعبه ای از ولایت تکوینی است. این نوع هدایت متفرع بر وجود امام زمان علیه السلام است نه حضور او. خداوند متعال به این نوع هدایت اشاره دارد آنجا که می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ (۶۲) و آنان - انبیاء - را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.

پر واضح است که انبیای الهی که در آیه، نامی از آن ها برده شده قبل از رسیدن به مقام امامت، مقام نبوت و هدایت تشریعی جامعه را دارا بودند.

از مجموع مقدماتی که به صورت اختصار بیان شد، مسئله غیبت امام زمان علیه السلام به طور وضوح توجیه خواهد شد.

طول عمر حضرت مهدی «علیه السلام»

توضیح

شیعه امامیه به تبع ادله قطعی معتقد به امامت امام زمان مهدی موعود علیه السلام از سال ۲۵۵ هجری تاکنون است. این اعتقاد مستلزم آن است که امکان داشته باشد

شخصی بیش از هزار سال عمر کرده باشد. این لازمه برای برخی گران آمده است. می گویند: چگونه ممکن است شخصی این مقدار عمر کند. اینان در واقع از آن جهت که اصل اعتقاد به امامت و مهدی موجود را قبول ندارند، مسأله طول عمر را بهانه قرار داده اند تا اصل عقیده به امامت و مهدویت شیعه را به زیر سؤال برند.

سائح علی حسین مغربی می گوید:

«اهل سنت نظریه بقاء و زنده ماندن مهدی بیش از هزار سال تا هر زمان که خدا بخواهد را مورد انتقاد قرار داده اند، عمری به این مقدار هرگز در بین بشر مرسوم نبوده و دلیلی نیز از شرع بر آن وجود ندارد». (۶۳)

همان گونه که دکتر احمد محمود صبحی اعتقاد به طول عمر امام زمان علیه السلام را از قوی ترین اعتراضات متوجه به عقیده مهدویت نزد شیعه دوازده امامی قرار داده است. او می گوید: «زنده ماندن مهدی بیش از هزار سال جای تردید دارد، و این موجب سست شدن عقیده به مهدویت از ریشه و اساس می شود». (۶۴)

جا دارد این مسأله را از ابعاد گوناگون آن مورد بحث و بررسی قرار دهیم تا استبعاد از آن برطرف شود.

تحقیق مسأله

مسأله طول عمر امام زمان علیه السلام از جمله اموری است که با موازین عقلی و منطقی سازگاری کامل دارد و مطابق با ادله نقلی نیز می باشد، به حدی که برای مؤمن منصف جای هیچ گونه شک و تردیدی را در این مسأله باقی نمی گذارد. هیچ گاه جای استبعاد در مسائل اعتقادی نیست در صورتی که برهان و ادله قطعی از عقل و نقل بر آن دلالت کند. اینک به بررسی مسأله با ذکر ادله عقلی و

نقلی آن برای رفع استبعاد می پردازیم:

۱ - عموم قدرت خداوند

همان گونه که در علم کلام به اثبات رسیده خداوند قادر بر هر امری است همان گونه که عالم به هر چیزی است، هر امری که قابلیت برای تعلق قدرت را داشته باشد و محال ذاتی و وقوعی نباشد، گرچه بر خلاف عادت عمومی باشد. لذا محال نیست که خداوند به جهت مصالحی عمر شخصی را طولانی کرده و از آفات مرگ او را نگه دارد. طبیعت آتش سوزاندن است، ولی به امر خداوند برای حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و سلام خواهد شد: «قُلْنَا يَانَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»، (۶۵) «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش».

پس می توان به عمومیت قدرت الهی بر طول عمر حضرت استدلال نمود، زیرا طول عمر به این حد محال ذاتی یا وقوعی نیست.

۲ - اعجاز

نبوت و امامتی که امتداد خط نبوت است همواره همراه با اعجاز است. هر کس که ادعای نبوت یا امامت کند و همراه آن اظهار معجزه نماید، دلالت بر صدق ادعایش دارد، و از جمله معجزات خاتم اوصیاء امام زمان علیه السلام را می توان طول عمر شریفشان به حساب آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام بر این مسأله اعجازی اشاره کرده اند تا برای کسی تصوّرش دشوار نشود.

مسأله طول عمر امام زمان علیه السلام و فهم آن بر کسی که معتقد به معجزات و امور خارق العاده است، سهل و آسان می باشد، زیرا علل و اسباب منحصر در امور عادی نیست.

علامه طباطبایی می فرماید: «کسی که روایات وارد شده از رسول اعظم و امامان اهل بیت علیهم السلام در خصوص امام

غائب را مطالعه کرده باشد به این نتیجه می‌رسد که نوع حیات امام غائب با معجزه و خرق عادت است. و طبیعی است که خرق عادت امری محال نیست و نمی‌توان خرق عادت را از طریق علم به طور مطلق نفی نمود. عوامل و اسبابی که در عالم تأثیر گذارند هرگز منحصر در حدود دید ما و شناخت ظاهری ما نیست. ما نمی‌توانیم عوامل دیگر را از ماوراء طبیعت نفی نماییم... و لذا ممکن است که عواملی در فرد یا افرادی از بشر وجود داشته باشد که بتواند انسان را بهره مند از عمر طولانی کند به حدی که گاه به هزار یا هزارها سال برسد. بنابراین علم طب هرگز از کشف راز طول عمر انسان واقف نشده است.» (۶۶)

ولی این نکته قابل توجه است که اگر هنوز علم طب به این نتیجه نرسیده باشد، ما می‌توانیم مسأله طول عمر امام زمان علیه السلام را از راه اعجاز به اثبات رسانیم، خصوصاً آنکه مطابق برخی از روایات سنّ حضرت دائماً در حدّ شخص چهل ساله است. این معجزه بالاتر از این نیست که فردی در سنین پنج سالگی به امامت برسد. همان گونه که امام زمان علیه السلام چنین بود. و همان گونه که حضرت مسیح علیه السلام در گهواره سخن گفت.

آری امتیاز این معجزه یعنی طول عمر به این است که علم بشری می‌تواند به راز و رمز آن پی برده و به آن دسترسی پیدا کند، بر خلاف معجزات دیگر از قبیل زنده کردن مردگان یا سرد شدن آتش یا عالم بودن طفل به جمیع معارف بدون فراگیری از کسی، گرچه این امور عقلاً ممکن است و

محال ذاتی یا وقوعی نیست، و لذا مورد اعجاز قرار می گیرد، ولی عموم بشر عادی به هر حد و توانی برسند از آن عاجزند.

شهید صدر می فرماید:

«... ما فرض می کنیم که عمر طولانی از حیث علمی ممکن نیست... نتیجه چیست؟ مقصود شما این است که بگویید: طولانی شدن عمر انسان تا چند قرن بر خلاف قوانین طبیعی است که علم با وسائل تجربی و پیشرفته به اثبات رسانده است، تازه به این نتیجه می رسیم که این حالت معجزه بوده که قانون طبیعی را در حالتی معین به جهاتی خاص معطل گذاشته و خرق کرده است... این معجزه تازه یا غریبی نیست برای کسی که از نصوصات قرآن و سنت استمداد جسته و استفاده می کند، این موضوع عجیب تر از نقض قانون انتقال حرارت از جسم پرحرارت به جسم کم حرارت نیست، که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام نقض شده است تا جان او محفوظ بماند. خداوند متعال می فرماید: «قُلْنَا يٰۤاَنۡرُكُونِيۤ اَزۡدَا وَّسَلٰمًا عَلٰی اِبۡرٰهِيۡمَ». (۶۷)

آن گاه نمونه هایی از معجزات و خوارق عادات به جهات مصالحی اهم را مثال می زند که اگر از مسأله طول عمر در حد اعجاز مهم تر نباشد در اهمیت کمتر نیست.... (۶۸)

۳ - امکان علمی مقصود به امکان علمی آن است که برخی از امور است که امکان عملی نداشته و نمی توان با وسائل مدرن و پیشرفته امروز آن را عملی ساخت، ولی به لحاظ قوانین علمی هیچ گونه قاعده و قانونی که مانع وقوع و تحقق آن باشد وجود ندارد. از باب نمونه رفتن انسان به سیاره زهره از جنبه علمی هیچ گونه اشکال علمی ندارد، بلکه علم و قوانین مربوطه دلالت بر امکان وقوعی

آن دارد، گرچه هنوز بشر به آن دسترسی پیدا نکرده است. به عکس این مورد، صعود و پیاده شدن در قرص خورشید هم از جهت علمی غیرممکن است و هم به لحاظ تجربی تحقق نیافته است، و هیچگاه آرزوی مراکز علمی نبوده است، و هرگز خیال بشر نیامده که بتواند سپری ضدّ حرارت بسازد که قدرت مقاومت با حرارت خورشید را داشته باشد.

در مورد طول عمر نیز می‌گوییم: از جنبه علمی نیز هیچ مشکل قانونی برای طول عمر بشر وجود ندارد، بلکه علم و تکنیک پیشرفته بشر می‌تواند چندین برابر بیش از این عمری را که دارد داشته باشد.

علم جدید درصدد دسترسی به فرمولهای جدیدی است که با آن بتوان بر طولانی کردن عمر انسان به چندین برابر وضع موجود فائق آمد.

برنارد شو می‌گوید: «از اصول علمی ثابت نزد تمامی علماء بیولوژی آن است که عمر انسان ممکن نیست که برای او حدّ ثابتی باشد، طول عمر مسأله‌ای است که حدّ نمی‌پذیرد». (۶۹)

دانشمند معروف آلمانی «وایزمن» می‌گوید: «هیچ تلازمی بین مرگ و قوانین طبیعی نیست؛ زیرا ما در عالم طبیعت عمری می‌بینیم که بین یک لحظه تا خلود علی‌الدوام پایین و بالا- می‌رود، خلود، عمر طبیعی و فطری موجودات است، و لذا عمر «متوشلخ» ۹۶۹ سال بوده است. در عصر حاضر مشاهده می‌کنیم که عمر طبیعی انسان افزایش پیدا کرده است، و هیچ مانعی از بالارفتن مدت زمان آن وجود ندارد. متوسط عمر انسان در اروپا در قرن شانزدهم میلادی (۲۱) سال، و در قرن هجدهم (۲۶) سال و در قرن نوزده (۳۴) سال، و در اوائل قرن بیستم به (۵۰) سال رسید. در حالی که در

وقت کنونی متوسط و میانگین عمر طبیعی انسان به (۷۰) سال رسیده است». (۷۰)

جامعه شناسان معتقدند که زود است که متوسط عمر انسان به حدود (۲۰۰) سال نیز برسد. (۷۱)

برخی دیگر از دانشمندان معتقدند که مدّت طبیعی عمر هر موجود زنده بین هفت تا چهاربرابر مدت رشد او پایین و بالا می رود. و لذا اگر زمان رشد انسان (۲۵) سال است باید مدت طبیعی عمر انسان در حدود (۲۸۰) سال بوده است. (۷۲)

«متشیکوف» شاگرد پاستور - کاشف میکروب - می گوید: «جسم انسان آمادگی (۳۰۰) سال زندگی را دارد، آنان که در هفتاد یا هشتاد سالگی می میرند، اعضاء و جوارح سالمی دارند که می تواند تا این حدّ باقی بماند، ولی عواملی در بدن او پدید آمده که عمر او را کوتاه کرده است، مثل این که کسی کارهایی را انجام دهد که فوق طاقت او بوده یا مرضی بر بدن او عارض شده باشد...»

آن گاه می گوید: از جمله عوامل فنا و موت در انسان وجود میکروب های زیادی است که در معده انسان پدید می آید که قدرت زندگی را به تدریج از انسان سلب می کند و در نتیجه انسان را به مرگ سوق می دهد». (۷۳)

فلوکر - فیزیکدان معروف - می گوید: «حدّ طبیعی عمر انسان (۶۰۰) سال است». و «روجر بیکم» دانشمند انگلیسی آن را به (۱۰۰۰) سال رسانده است. (۷۴)

میانگین مرگ و میر در عالم به (۶۰۰) میلیون نفر در سال می رسد، که از تمام آن ها باید سؤال شود که چرا مردند، با این که می توانستند هنوز از دنیا رحلت نکنند.

دکتر کیلوردها ورز آمریکایی می گوید: «علم طب می تواند قیدها و حدودی را که مانع از طول عمر انسان است با کمک دانش تغذیه از بین بردارد، ما

امروز امیدواریم که برخلاف عمر پدران و اجدادمان به چنین طول عمری دست یابیم». (۷۵)

برخی دیگر از جامعه شناسان بعد از بحث های فراوان به این نتیجه رسیده اند که جسم انسان چنین ساخته شده که بیش از هزار سال عمر داشته باشد. (۷۶)

پرفسور اتینگر می گوید: «نسل جدید همان گونه که به سفرهای فضایی ایمان آورد، در آینده ای نه چندان دور ایمان خواهد آورد که خلود انسان در حیات دنیوی امر بعیدی نیست؛ زیرا با پیشرفت تکنولوژی که امروزه مشاهده می کنیم می توان عمر انسان را در قرن آینده به هزاران سال رساند». (۷۷)

پرفسور سیلی می گوید: «مرگ، مرض تدریجی است هیچ کس با پیری از دنیا نرفته است. پیشرفت علم طب زود است که به انسان قدرتی دهد که بتواند عمرش را به چندین برابری که الآن هست برساند».

شیخ طنطاوی جوهری در تفسیر «الجواهر» در ذیل آیه شریفه: «وَمَنْ تُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» (۷۸) مقاله ای را از مجله ای به نام «کل شیء» نقل کرده که در آن بحث مبسوطی از امکان طولانی شدن عمر انسان و تجدید قوای پیری به میان آمده است.

استاد یا دکتر «فورونوف» که اسمش به همین جهت که بشارت به طول عمر داده در هر ناحیه پیچیده است، با کارهای عملی و تجربی که بر روی حیوانات بسیاری کرده به این نتیجه رسیده است. او که صاحب همان مقاله است می گوید: «من تاکنون (۶۰۰) کار تجربی موفقیت آمیز داشته ام، و الآن با اطمینان تمام می توانم ادعا کنم که می توان قوا و نیروهای پیری را تجدید نمود و پیری را نیز به تأخیر انداخت، و عمر طبیعی (۷۰) ساله انسان را چندین برابر کرد....».

شکی نیست که کار و عادات و

اعتدال، از عوامل اساسی برای طول عمر انسان است. و افراط در هر کاری با انحراف از نظام طبیعی سبب کوتاهی عمرهاست... .

مسأله طول عمر از مسایلی نیست که مورد انکار دانشمندان و صاحبان مذاهب و ادیان باشد، بلکه هر کس از طریق فنّ و علم و یا از طریق دین و مذهب خود آن را به اثبات رسانده است. هر مقدار که انسان به قواعد حفظ صحت بدن آگاه تر باشد عمر او طولانی تر است، و هر مقدار که در انسان اسباب کوتاهی عمر بیشتر پدید آید، بهره او از زندگی کمتر و در نتیجه عمر او کمتر خواهد بود.

برخی از اطباء معتقدند که مرگ ناشی از مرض است نه پیری، و مرض ها اسباب گوناگونی دارند که برخی از آن ها تحت اختیار انسان نیست، همانند جهل پدر و مادر انسان به دستورات بهداشتی و رعایت نکردن آن، زیرا سلامت مزاج والدین دخالت بسزایی در اعتدال مزاج طفل دارد، خصوصاً هنگام نکاح کردن. و نیز تربیت خوب داشتن و محیط آرام ایجاد کردن از عوامل بسیار مؤثر در رشد و طول عمر طفل خواهد بود. ولی برخی دیگر تحت اختیار انسان است و لذا انسان می تواند آن را از خود دور کند همانند افراط در خوردن و آشامیدن و مرتب نبودن و نظم صحیح نداشتن در کارهای روزمره و اعمال غرایز جنسی که موجب اختلال در مزاج می شود. و نیز اخلاق رذیله و صفات ناپسند و اعتقادات باطل از آن جهت که موجب اضطراب روحی می شود برای انسان مضر خواهد بود. ابتلا به وسواس خبیث که اطمینان و سکون را از انسان می گیرد، در کوتاهی عمر مؤثر است.

حال اگر انسانی تمام این درها را بر روی خود ببندد و بر آن ها غالب شود، عمرش حدی ندارد، و این مطلب به حسب قواعد علمی امتناعی ندارد.

آری، به گفته انبیا به اثبات رسیده که باید هر انسانی طعم مرگ را بچشد، و هر چیزی فانی شدنی است: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ» (۷۹) ولی نمی توان عمر طولانی برای انسان به هزاران سال یا بیشتر را نفی کرد». (۸۰)

دیمند و برل از استاتید دانشگاه جونس هبکنس می گوید: «تمام اجزای اصلی انسان بدون استثنا با امتحان به اثبات رسیده که قابل خلود است، و یا حداقل قابل عمری طولانی تر از این مقدار عمر است... و اول کسی که این مطلب را از حیث تجربی امتحان نمود دکتر جاک لوب از کارکنان مرکز «راکفلر» است... او و دیگران بعد از تجربه های فراوان در حیوانات به این نتیجه رسیدند که اگر برخی از مواد آلی به اجزاء بدن حیوانات اضافه شود قابل رشد و عمر بیشتری است...». (۸۱)

عجب آن است که اهل سنت اعتقاد به ولادت و وجود امام مهدی علیه السلام را به جهت طول عمر قبول نمی کنند، در حالی که در صحیح ترین مصادر حدیثی خود روایاتی را نقل می کنند که در آن به قضایا و اشخاصی در آن احادیث اشاره شده که عمرهای بسیار طولانی داشته و دارند، و از آن جمله حدیث معروف به حدیث جساسه است که در صحیح مسلم به طور تفصیل آمده است. در حدیث جساسه اشاره به وجود شخصی به نام «دَجَّال» شده که با عمری بسیار طولانی غائب از دیدگان مردم در جزیره ای از دریا زندگی می کند و در برهه ای از زمان دست به

۴ - امکان عملی فلاسفه و متکلمین می گویند: ادلّ دلیل بر امکان شیئی وقوع آن شیئی ۷ در خارج است. اگر سخن از امکان چیزی در خارج یا عدم امکان آن است، بهترین دلیل بر امکان آن وقوع در خارج است.

در مورد طول عمر نیز همین قانون جاری است، بهترین دلیل بر امکان آن رجوع به تاریخ گذشته است، چه بسیار افرادی که در طول تاریخ عمرهای بسیار طولانی داشته اند، که طول عمر حضرت مهدی علیه السلام نیز یکی از آن ها خواهد بود.

خداوند متعال درباره حضرت یونس «ذوالنون» می فرماید: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ (۸۳) «و اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند».

نتیجه این که امکان دارد که بدن انسان عمری طولانی تا روز قیامت داشته باشد.

و نیز در مورد حضرت نوح علیه السلام می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»؛ (۸۴) «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آن ها نهصد و پنجاه سال درنگ کرد».

مطابق نظر مسلمانان و مسیحیان، حضرت مسیح علیه السلام تاکنون زنده بوده و در آخرالزمان از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر امام زمان علیه السلام نماز می گذارد و به امر الهی او را در راه رسیدن به اهدافش یاری خواهد نمود، همان گونه که از آیات و صریح روایات استفاده می شود.

خداوند متعال می فرماید: «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»؛ (۸۵) «و قطعاً او را نکشتند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانا و حکیم است».

در روایت وارد است

که آنچه در اَمت های پیشین اتفاق افتاده اتفاق خواهد افتاد، پس همان گونه که در اَمت های پیشین کسانی بودند که عمرهای طولانی داشته اند در این اَمت نیز چنین خواهد بود.

محمّد بن یوسف گنجی شافعی می گوید: «هیچ امتناعی در بقا وجود مهدی علیه السلام نیست، به دلیل این که عیسی، الیاس، و خضر از اولیاء و دجّال و شیطان ملعون از دشمنان خداوند باقی بوده و عمر طولانی دارند، و اینان به کتاب و سنت بقا عمرشان به اثبات رسیده است، و علما نیز بر این مطلب اتفاق نظر دارند، ولی در جواز آن در مورد مهدی علیه السلام اشکال می کنند...» (۸۶)

عمرهای طولانی در امت های پیشین

کسانی که عمرهای طولانی داشته اند را می توان بر اساس قرن ها طبقه بندی نمود:

۱ - کسانی که عمرشان از صد سال تجاوز کرده و به دویست نرسیده است:

- ابراهیم خلیل با ۲۰۰ یا ۱۷۵ سال عمر. (۸۷)

- اسماعیل ذبیح الله با عمر ۱۳۷ سال. (۸۸)

- ساره با عمر ۱۲۷ سال. (۸۹)

- اسحاق با عمر ۱۶۰ سال. (۹۰)

- یعقوب با عمر ۱۴۷ سال. (۹۱)

- یوسف فرزند یعقوب با عمر ۱۲۰ - ۱۲۳ یا ۱۱۰ سال. (۹۲)

- منوچهر با پادشاهی ۱۲۰ سال. (۹۳)

- عمران با عمر ۱۳۷ سال. (۹۴)

- موسی بن عمران با عمر ۱۲۰ سال. (۹۵)

- هارون با عمر ۱۲۳ یا ۱۲۰ سال. (۹۶)

- یوشع بن نون با عمر ۱۲۶ سال. (۹۷)

۲ - کسانی که عمر آنان از ۲۰۰ سال تجاوز کرده و به سیصد نرسیده است:

- صفی بن ریح، ۲۷۰ سال. (۹۸)

- ضبیره بن سعید بن سهم بن عمر، ۲۲۰ سال. (۹۹)

- عامر بن طرب غدوانی از حکمای عرب، ۲۰۰ سال. (۱۰۰)

- حرث بن کعب مذحجی، ۲۶۰ سال. (۱۰۱)

- اقوت بن مالک، ۲۳۰ سال. (۱۰۲)

- خثعم بن عوف بن حذیفه، ۲۵۰ سال. (۱۰۳)

- اوس بن

ربیعہ بن کعب بن امیہ اسلمی، ۲۱۴ سال. (۱۰۴)

- ثعلبہ بن عبدالاشہل، ۲۳۳ سال. (۱۰۵)

- درید بن حمہ حبسی، ۲۰۰ سال. (۱۰۶)

- زہیر بن جناب بن ہبل حمیری، ۲۰۰ سال یا ۲۵۰ سال. (۱۰۷)

۳ - کسانی کہ عمرشان بہ سیصد سال رسیدہ و بہ چہارصد سال نرسیدہ است:

- عامر بن صالح، ۳۴۰ سال. (۱۰۸)

- اکثم بن سیفی اسدس تمیمی، ۳۳۰ سال. (۱۰۹)

- ذوجدن حمیری، ۳۰۰ سال. (۱۱۰)

- عبد بن شریذ جرہمی، ۳۱۳ یا ۳۵۰ سال. (۱۱۱)

- شریح بن عبداللہ جعفی، ۳۰۰ سال. (۱۱۲)

- عبید بن ابرص، ۳۰۰ سال. (۱۱۳)

- عوف بن کنانہ کلبی، ۳۰۰ سال. (۱۱۴)

- سوی بن کاهن، ۳۰۰ سال. (۱۱۵)

- عبدالمسیح بن بقیلہ، ۳۵۰ سال. (۱۱۶)

- ذو أصبغ عدوانی، ۳۰۰ سال. (۱۱۷)

۴ - کسانی کہ عمرشان بہ چہارصد رسید و از پانصد تجاوز ننمود:

- عمر بن جمہ دوسی، ۴۰۰ سال. (۱۱۸)

- حرث بن مضاض جرہمی، ۴۰۰ سال. (۱۱۹)

- شالخ، ۴۹۳ سال. (۱۲۰)

- سلمان فارسی، ۴۰۰ سال. (۱۲۱)

۵ - کسانی که عمرشان به (۵۰۰) رسید و از (۶۰۰) تجاوز نمود:

- فریدون بن اُتغیان، ۵۰۰ سال. (۱۲۲)

۶ - کسانی که عمرشان به (۶۰۰) رسید و از (۷۰۰) تجاوز نمود:

- قیس بن ساعده، ۷۵۰ سال. (۱۲۳)

- سام بن نوح، ۶۰۰ سال. (۱۲۴)

- هبل بن عبدالله، ۶۰۰ سال. (۱۲۵)

- فرعون پادشاه مصر، ۶۲۰ سال. (۱۲۶)

- ماریان بن اوس، ۶۶۰ سال. (۱۲۷)

۷ - کسانی که عمرشان به (۷۰۰) سال رسید و از (۸۰۰) تجاوز نمود:

- سلیمان نبی، ۷۱۲ سال. (۱۲۸)

- جمشید، ۷۱۶ سال. (۱۲۹)

- لود بن مهلائیل، ۷۳۲ سال. (۱۳۰)

- لمک بن متوسلخ بن ادیس نبی، ۷۰۰ سال. (۱۳۱)

- سطیح، ۷۰۰ سال. (۱۳۲)

۸ - کسانی که عمرشان به (۸۰۰) رسید و از (۹۰۰) تجاوز نکرد:

- عمرو بن عامر از حاکمان سرزمین سبا، ۸۰۰ سال. (۱۳۳)

- ادیس نبی، ۸۶۲ سال. (۱۳۴)

- مهلائیل بن قینان، ۸۹۵ سال. (۱۳۵)

- غابر، ۸۷۰ سال. (۱۳۶)

۹ - کسانی که عمرشان به

(۹۰۰) سال رسید و از (۱۰۰۰) تجاوز نمود:

- آدم صلی الله، ۹۳۰ سال. (۱۳۷)

- شداد بن عاد بن عوص بن ارم سام بن نوح، ۹۰۰ سال. (۱۳۸)

- شیت بن آدم، ۹۱۲ سال. (۱۳۹)

- أنوش، ۹۶۵ سال. (۱۴۰)

- عدیم، از پادشاهان مصر، ۹۲۶ سال. (۱۴۱)

- قینان، ۹۲۰ سال. (۱۴۲)

۱۰ - کسانی که عمرشان به (۱۰۰۰) سال رسید و از (۲۰۰۰) سال تجاوز نمود:

- ضحاک، ۱۰۰۰ سال. (۱۴۳)

- صاحب مهرجان، ۱۵۰۰ سال. (۱۴۴)

- بخت النصر، ۱۵۰۷ سال و پنجاه روز. (۱۴۵)

- بیوراسف بن اروند اسف، ۱۰۰۰ سال. (۱۴۶)

۱۱ - کسانی که عمرشان از (۲۰۰۰) سال تجاوز نمود:

- نوح پیامبر، ۲۵۰۰ سال.

- لقمان حکیم، ۴۰۰۰ سال و بنابر نقلی ۱۰۰۰ سال.

- لقمان بن عاد، ۳۵۰۰ سال. (۱۴۷)

۱۲ - کسانی که هزاران سال عمر کرده اند و تا ظهور امام زمان علیه السلام یا آخر عمر دنیا زنده خواهند بود، که می توان از

آن ها خضر را مثال زد. (۱۴۸)

عوامل طول عمر

اطبا و جامعه شناسان در مباحثی که از خود ارائه داده اند عواملی چند را برای طول عمر انسان ذکر کرده اند امثال: اطمینان و اعتماد روحی، عامل وراثت، عامل تغذیه، کم خوراکی، عامل محیط، نوع کار، ترک سیگار، هوای آزاد، سرما، پیاده روی

زیاد، برنامه ریزی برای زندگی، هدف دار بودن زندگی برای انسان، تناسب و تعادل بین کار و استراحت، خواب قیلوله مخصوصاً برای کسانی که بین ۴۰ تا ۵۰ ساله اند، داشتن کفش راحت و دارای رنگ زیبا، صبحانه خوب تناول کردن، استفاده از مواهب طبیعی، تنظیم خواب از حیث وقت و مقدار و دیگر عوامل که می تواند تأثیر بسزایی در طول عمر انسان داشته باشد. (۱۴۹)

۵ - امکان فلسفی (منطقی)

مقصود به امکان فلسفی یا منطقی آن است که با مراجعه به عقل هیچ گونه مشکل عقلی و

فلسفی که مخالف با نظریه طول عمر باشد وجود ندارد. وجود سه پرتقال که به تساوی و بدون کسر به دو نصف تقسیم می شوند امکان عقلی ندارد؛ زیرا عقل قبل از هر عمل تجربی درک می کند که سه عدد فرد است نه زوج، و لذا امکان تقسیم به تساوی و زوجیت را ندارد، و الا لازم می آید که در یک زمان هم زوج باشد و هم فرد و این تناقض است، تناقضی که عقلاً محال است. ولی وارد شدن انسان در آتش و وارد شدن در قرص خورشید بدون آنکه حرارت آن انسان را بسوزاند محال عقلی و منطقی نیست، زیرا تناقض نیست در این که آتش از جسمی که دارای حرارت بیشتر است به جسمی که حرارت آن کمتر است نرسد، تنها خلاف علم و تجربه است.

از اینجا استفاده می شود که دایره امکان عقلی از دایره امکان علمی و دایره امکان عملی وسیع تر است.

شکی نیست که طولانی شدن عمر انسان به هزاران سال از جنبه عقلی و منطقی ممکن است، و هیچ گونه اشکال عقلی ندارد، و هیچ گاه مستلزم تناقض نخواهد بود؛ زیرا در مفهوم حیات و زندگی مرگ سریع نهفته نشده است.

فخر رازی در توجیه طول عمر انسان در ذیل آیه شریفه: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» (۱۵۰) در تفسیر خود می گوید: «برخی از اطباء می گویند: عمر انسان بیش از (۱۲۰) سال نمی شود، ولی آیه بر خلاف آن دلالت داشته و عقل نیز طول عمر بیش از این مقدار را تأیید می کند؛ زیرا بقاء بر ترکیبی که در انسان است ذاتاً ممکن است و گر نه باقی نمی ماند. دوام تأثیر مؤثر نیز در او ممکن است

؛ زیرا مؤثر در وجود انسان اگر واجب الوجود است که دوام دارد، و اگر غیر واجب الوجود باشد برای او مؤثری است و بالاخره به واجب الوجود باز می گردد که دوام دارد. لذا ممکن است که تأثیر واجب الوجود دائمی گردد، که در نتیجه بقاء ذاتاً ممکن می گردد، و اگر چنانچه بقاء نداشته باشد به جهت امر عارضی است، و عارض هم ممکن العدم است و اگر وجود عارض مانع واجب بود به همین مقدار عمر نیز نمی توانست باقی بماند. نتیجه این که حرف برخی از اطباء که گفته اند: عمر انسان از (۱۲۰) سال فراتر نمی رود باطل است.» (۱۵۱)

شیخ مجتبی قزوینی خراسانی در استدلال عقلی و فلسفی بر ضرورت وجود شخص طویل العمر در خارج می گوید: «طبق قواعد فلسفه و حکمت هر طبیعتی که قابل زیاده و نقصان در عالم موجود است باید فرد کامل آن طبیعت در خارج موجود باشد؛ زیرا هر طبیعتی طالب کمال نهایی خود است. مطابق این قاعده تعدادی از مسائل فلسفی پایه گذاری شده است که از جمله آن ها وجود فرد کامل در بین بشر به اسم (نبی) یا (حکیم) است.

و مطابق این قانون نیز که با برهان به اثبات رسیده است، قابلیت زندگی و عمر بشر دارای مراتب متعددی در خارج است. عمر (۱۰۰۰) یا (۲۰۰۰) سال را نمی توان نهایت مرتبه امکان زندگانی به طور یقین دانست، بلکه ممکن است که بیش از این مقدار باشد. با قطع نظر از این قانون، طول عمر مطابق نظر برخی از افراد خلاف طبیعت موجودات نیست؛ زیرا واضح است که عمر هر فردی تابع صحت قوای مزاجی اوست، هر مقدار که مزاج او

سالم تر و قوای او قوی تر باشد، موجبات بقا و ازدیاد عمر او بیشتر است...» (۱۵۲)

سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت

۱ - تولد حضرت مهدی علیه السلام ۲ - امامت در سنین کودکی ۳ - امامت و غیبت ۴ - غیبت صغری ۵ - غیبت کبری ۶ - وظایف ما در عصر غیبت ۷ - اماکن مقدسه مرتبط با حضرت مهدی علیه السلام ۸ - بررسی دعای ندبه ۹ - دکترین مهدویت تنها راه نجات بشر

۱۰ - دفاع از مهدویت ۱۱ - فلسفه حکومت عدل جهانی ۱۲ - نظریه پردازی درباره آینده جهان ۱۳ - منجی از دیدگاه ادیان ۱۴ - وجود امام مهدی علیه السلام از منظر قرآن و حدیث ۱۵ - وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل ۱۶ - مهدویت و جهانی سازی ۱۷ - قرآن و ظهور حضرت مهدی علیه السلام ۱۸ - علایم ظهور

۱۹ - هنگامه ظهور

۲۰ - حکومت حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور

فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

۱ - قرآن کریم (وزیری، کیفی، جیبی)

۲ - کلیات مفاتیح الجنان (وزیری، جیبی)

۳ - منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)

۴ - نهج البلاغه (وزیری، جیبی)

۵ - صحیفه سجاده ۶ - ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام ۷ - آئینه اسرار

۸ - آثار گناه در زندگی و راه جبران ۹ - آخرین پناه ۱۰ - آخرین خورشید پیدا

۱۱ - آشنایی با چهارده معصوم (۲ و ۱)

۱۲ - آقا شیخ مرتضی زاهد

۱۳ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)

۱۴ - ارتباط با خدا

۱۵ - از زلال ولایت ۱۶ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات ۱۷ - امامت، غیبت، ظهور

۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام ۱۹ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق ۲۰ - امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام (روسی)

۲۱ - امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

۲۲ - امام شناسی و پاسخ به شبهات ۲۳ - انتظار بهار و باران ۲۴ - انتظار و انسان معاصر

۲۵ - اهمیت اذان و اقامه ۲۶ - با اولین امام در آخرین پیام ۲۷ - بامداد بشریت ۲۸ - بهتر از بهار/کودک ۲۹ - پرچمدار نینوا

۳۰ - پرچم هدایت ۳۱ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و تروریسم و خشنونت طلبی ۳۲ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جهاد و برده داری ۳۳ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق اقلیت ها و ارتداد

۳۴ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن ۳۵ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و صلح طلبی ۳۶ - تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام / دو جلد

۳۷ - تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله/دو جلد

۳۸ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران/(فارسی،عربی،اردو،انگلیسی)

۳۹ - تاریخ سید الشهداء علیه السلام ۴۰ - تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام ۴۱ - تشرف یافتگان (چهار دفتر)

۴۲ - جلوه های پنهانی امام عصر علیه السلام ۴۳ - چهارده گفتار /ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام ۴۴ - چهل حدیث /امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام ۴۵ - چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ۴۶ - حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت ۴۷ - حکمت های جاوید

۴۸ - ختم سوره های یس و واقعه ۴۹ - خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

۵۰ - خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

۵۱ - خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)

۵۲ - دار السلام ۵۳ - داستان هایی از امام زمان علیه السلام ۵۴ - داغ شقایق (مجموعه اشعار)

۵۵ - در انتظار منجی (روسی)

۵۶ - در جستجوی نور

۵۷ - در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

۵۸ - دفاع

از حریم امامت و ولایت (مختصر شب های پیشاور)

۵۹ - دلشده در حسرت دیدار دوست ۶۰ - دین و آزادی ۶۱ - رجعت یا حیات دوباره ۶۲ - رسول ترک ۶۳ - روزنه هایی از عالم غیب ۶۴ - زیارت ناحیه مقدسه ۶۵ - سحاب رحمت ۶۶ - سخنرانی مراجع در مسجد جمکران ۶۷ - سرود سرخ انار

۶۸ - سقا خود تشنه دیدار

۶۹ - سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات ۷۰ - سیاحت غرب ۷۱ - سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی ۷۲ - سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام (دو جلدی)

۷۳ - سیمای مهدی موعود علیه السلام در آئینه شعر فارسی ۷۴ - شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالع)

۷۵ - شمس وراء السحاب / عربی ۷۶ - صبح فرا می رسد

۷۷ - ظهور حضرت مهدی علیه السلام ۷۸ - عاشورا تجلی دوستی و دشمنی ۷۹ - عریضه نویسی ۸۰ - عطر سیب ۸۱ - عقد الدرر فی أخبار المنتظر علیه السلام / عربی ۸۲ - علی علیه السلام مروارید ولایت ۸۳ - علی علیه السلام و پایان تاریخ ۸۴ - غدیر خم (روسی، آذری لاتین)

۸۵ - غدیرشناسی و پاسخ به شبهات ۸۶ - فتنه وهابیت ۸۷ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام ۸۸ - فریادرس ۸۹ - فرهنگ اخلاق ۹۰ - فرهنگ تربیت ۹۱ - فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها (پخش)

۹۲ - فوز اکبر

۹۳ - فریادرس ۹۴ - قصه های تربیتی ۹۵ - کرامات المهدی علیه السلام ۹۶ - کرامت های حضرت مهدی علیه السلام ۹۷ - کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد)

۹۸ - کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)

۹۹ - گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

۱۰۰ - گفتمان مهدویت ۱۰۱ - گنجینه نور و برکت،

ختم صلوات ۱۰۲ - مام فضیلت ها

۱۰۳ - مشکاه الانوار

۱۰۴ - مفرد مذکر غائب ۱۰۵ - مکیال المکارم (دو جلد)

۱۰۶ - منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ ۱۰۷ - منجی موعود از منظر نهج البلاغه ۱۰۸ - منشور نینوا

۱۰۹ - موعودشناسی و پاسخ به شبهات ۱۱۰ - مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات ۱۱۱ - مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی ۱۱۲ - مهدی موعود علیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد

۱۱۳ - مهربان تر از مادر / نوجوان ۱۱۴ - مهر بیکران ۱۱۵ - میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)

۱۱۶ - ناپیدا ولی با ما / (فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا)

۱۱۷ - نجم الثاقب ۱۱۸ - نجم الثاقب (دو جلدی)

۱۱۹ - ندای ولایت ۱۲۰ - نشانه های ظهور او

۱۲۱ - نشانه های یار و چکامه انتظار

۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات ۱۲۳ - نماز شب ۱۲۴ - نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام
۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد

۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات ۱۲۷ - وظایف منتظران ۱۲۸ - ویژگی های حضرت زینب علیها السلام ۱۲۹ - هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی)

۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر

۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام ۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

۱۳۳ - ینابیع الحکمه / عربی - پنج جلد

جهت تهیه و خرید کتاب های فوق، می توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱
تماس حاصل نمایید.

کتاب های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد.

سایر نمایندگی های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۶۲۸۰۶۷۱-۲ - ۰۳۵۱

فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

- (۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۰.
- (۲) غیبت نعمانی ص ۱۴۰، ح ۱.
- (۳) کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۵، ح ۲.
- (۴) کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷، ح ۲.
- (۵) کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۳، ح ۸.
- (۶) سوره ملک، آیه ۳۰.
- (۷) کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۵ - ۳۲۶.
- (۸) کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۳، ح ۱.
- (۹) کمال الدین ج ۲ ص ۳۶۱، ح ۵.
- (۱۰) کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۱، ح ۵.
- (۱۱) کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۷، ح ۱.
- (۱۲) کمال الدین ج ۲ ص ۳۸۱.
- (۱۳) کمال الدین ج ۲ ص ۳۸۴، ح ۱.
- (۱۴) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۱، ح ۱.
- (۱۵) الإفصاح فی الإمامه، ص ۲۷.
- (۱۶) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۷.
- (۱۷) نهج المسترشدين، ص ۶۲.
- (۱۸) النافع لیوم الحشر، ص ۹۳.
- (۱۹) المیزان، ج ۱، ص ۲۷۱.

- (۲۰) المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.
- (۲۱) سوره نحل، آیه ۹۷.
- (۲۲) سوره انبیاء، آیه ۷۳.
- (۲۳) محمد حسین طباطبایی، بررسی های اسلامی، ج ۳، ص ۷۸ سالنامه مکتب تشیع شماره ۲ ص ۷۵، شیعه در اسلام ص ۳۱۲.
- (۲۴) محمد حسین طباطبایی، سالنامه مکتب تشیع، همان؛ شیعه در اسلام، ص ۱۸۶.
- (۲۵) سوره انبیاء، آیه ۷۳.
- (۲۶) محمد حسین طباطبایی، در محضر علامه، چاپ دوم، قم، انتشارات نهانندی، ۱۳۸۳.
- (۲۷) زیارت جامعه کبیره، (مفاتیح الجنان).
- (۲۸) محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۵۷۰۱.
- (۲۹) سوره انبیاء، آیه ۷۳.
- (۳۰) سوره سجده، آیه ۲۴.
- (۳۱) المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.
- (۳۲) المغنی، ج ۱، ص ۵۷.
- (۳۳) شرح مقاصد، مبحث امامت.
- (۳۴) سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.
- (۳۵) سوره فتح، آیه ۲۸.
- (۳۶) نورالابصار ص ۱۸۶.
- (۳۷) سوره نور، آیه ۵۵.
- (۳۸) سوره قصص، آیه ۵.
- (۳۹) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص

(٤٠) سورة انبياء، آيه ١٠٥.

(٤١) ر.ك: مفيد، الفصول العشره فى الغيبه، ص ١١٤ - ١١٧.

(٤٢) صحيح بخارى، ج ٨، ص ١٢٧، كتاب الاحكام، باب الاستخلاف، ح ٧٢٢٣.

(٤٣) كنز العمال، ج ١٢، ص ٣٣، ح ٣٣٨٦١.

(٤٤) ابن شهر آشوب، مناقب، ج ١، ص ٣٠٠.

(٤٥) صحيح مسلم، ج ٦، ص ٣ و ج ٦، ص ٤.

(٤٦) معجم الكبير طبرانى، ج ٢، ص ١٩٦، ح ١٧٩٤.

(٤٧) مسند احمد، ج ٥، ص ١٨١.

(٤٨) صواعق المحرقه، ص ١٤٩.

(٤٩) شرح مقاصد ج ٣، ص ٣٧٥، المغنى قاضى عبدالجبار، ج ١، ص ١١٦.

(٥٠) اصول كافى، ج ١، ص ١٧٩، ح ١٠.

(٥١) سورة شعراء، آيه ٢١.

(٥٢) سورة قصص، آيه ٢٠.

(٥٣) كمال الدين، ج ٢، ص ٤٨١، ح ١٠.

(٥٤) مفيد، خلاصه الرساله الثالثه فى الغيبه.

(٥٥) إكمال الدين، ص ٤٨٠، باب علت غيبه.

(٥٦) همان.

(٥٧) سورة توبه، آيه ٤.

(٥٨) ر.ك: سيد صدر الدين صدر، المهدي، ص ١٧٠ - ١٧١.

(۵۹) سوره روم، آیه ۳۰.

(۶۰) بقره، آیه ۲۱۳.

(۶۱) سوره نمل، آیه ۴۰.

(۶۲) سوره انبیاء، آیه ۷۳.

(۶۳) تراثنا و موازین النقد، ص ۲۰۳.

(۶۴) نظریه الامامه لدى الشيعة الإثني عشریه، ص ۴۱۱.

(۶۵) سوره انبیاء، آیه ۶۹.

(۶۶) شیعه در اسلام، ص ۱۹۸.

(۶۷) سوره انبیاء، آیه ۶۹.

(۶۸) بحث حول المهدي عليه السلام، ص ۷۷ - ۸۰.

(۶۹) عمرالمهدي بين العلم و الأديان، ص ۶.

(۷۰) همان، ص ۷.

(۷۱) مجله الأهرام، مصر ۳ دسامبر ۱۹۳۰.

(۷۲) دادگستر جهان، ص ۲۹۷.

(۷۳) دائرهالمعارف قرن بیستم، ماده حیات.

(۷۴) مجله دانشمند، سال ۶، شماره ۱، ص ۴۳.

(۷۵) راهی به سوی حیات نو، ص ۱۴.

(۷۶) مجله اطلاعات، شماره ۳۱۱، ص ۲۲.

(۷۷) مجله دانشمند، سال ششم، شماره ۶.

(۷۸) سوره یس، آیه ۶۸.

٧٩) سورة نساء، آيه ٧٨.

٨٠) تفسير الجواهر، ج ١٧، ص ٢٢٤.

(٨١)

مجله «المقتطف» جزء سوم از سال ۵۹، در مقاله ای تحت عنوان: (آیا انسان در دنیا خالد می شود؟).

(۸۲) صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۳ - ۲۰۵، باب فی الدجال.

(۸۳) صفات / ۱۴۳ - ۱۴۴.

(۸۴) سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

(۸۵) سوره نساء، آیات ۱۵۷ - ۱۵۸.

(۸۶) کفایهالESU...بخش آخر.

(۸۷) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳.

(۸۸) همان.

(۸۹) همان، ص ۱۶۱.

(۹۰) همان، ص ۱۶۰.

(۹۱) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹.

(۹۲) همان، ص ۱۸۷.

(۹۳) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۷.

(۹۴) همان، ص ۵۸.

(۹۵) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۸.

(۹۶) مروج الذهب.

(۹۷) همان.

(۹۸) همان.

(۹۹) کنزالفوائد، ص ۲۵۰.

(۱۰۰) همان، ص ۲۵۱.

(١٠١) همان.

(١٠٢) همان.

(١٠٣) همان، ص ٢٥٣.

(١٠٤) همان.

(١٠٥) همان.

(١٠٦) همان.

(١٠٧) بحارالانوار، ج ١٣، ص ٦٧.

(١٠٨) کامل ابن اثیر، ج ١، ص ٥٤.

(١٠٩) کمال الدین، ص ٣١٤.

(١١٠) کنزالفوائد، ٢٥٣.

(١١١) کمال الدین.

(١١٢) الاصابه.

(١١٣) کمال الدین.

(١١٤) کمال الدین، ص ٣١٤.

(١١٥) همان، ص ٣٠٥.

(١١٦) بحارالانوار، ج ١٣، ص ٧٤.

(١١٧) کمال الدین، ص ٣١٣.

(١١٨) کنزالفوائد، ص ٢٥٠.

(١١٩) همان، ص ٢٥١.

(١٢٠) همان، ص ٢٥٤.

(١٢١) نفس الرحمن.

(١٢٢) كامل ابن اثير، ج ١، ص ١٣١.

(١٢٣) مروج الذهب.

(١٢٤) كامل ابن اثير، ج ١، ص ٥٤.

(١٢٥) بحار الانوار.

(١٢٦) اخبار الدول.

(١٢٧) حيات القلوب.

(١٢٨) المستطرف، ج ٢، ص ٣٣.

(١٢٩) كامل ابن اثير.

(١٣٠) مروج الذهب.

(١٣١) كامل ابن اثير، ج ١، ص ٢٣.

(١٣٢) كمال الدين.

(١٣٣) همان.

(١٣٤) كامل ابن اثير، ج ١، ص ٢١.

(١٣٥) كنز الفوائد، ص ٢٣٥.

(١٣٦) همان.

(١٣٧) كامل ابن اثير، ج ١، ص ١٩.

(١٣٨) كمال الدين.

(١٣٩) كامل ابن اثير، ج ١، ص ١٩.

(١٤٠) كنز الفوائد، ص ٢٤٥.

(۱۴۱) اخبار الدول.

(۱۴۲) كنزالفوائد، ص ۲۴۵.

(۱۴۳) تاريخ طبرى.

(۱۴۴) غيبت طوسى.

(۱۴۵) اخبارالدول.

(۱۴۶) كامل ابن اثير، ج ۱، ص ۱۳۱.

(۱۴۷) اخبارالدول.

(۱۴۸) المستطرف، ج ۲، ص ۳۳.

(۱۴۹) اولين دانشگاه و آخرين پيامبر، ج ۲، ص ۲۱۳.

(۱۵۰)

سوره عنكبوت، آیه ۱۴.

(۱۵۱) تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۴۲.

(۱۵۲) بیان القرآن، ج ۵، ص ۱۱ - ۱۲.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱. JAVA

۲. ANDROID

۳. EPUB

۴. CHM

۵. PDF

۶. HTML

۷. CHM

۸. GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱. ANDROID

۲. IOS

۳. WINDOWS PHONE

۴. WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



اصفهان

خانه کتاب

www



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹